

دیدگاه های انسان شناختی قرآنی امام خمینی

داود شیبانی دلویی

بررسی کلی تاریخ بشر نشان می دهد که همواره پرسش های اصلی انسان سه محور اساسی را شامل می شده است: خدا، انسان و جهان. اگر چه به نظر می رسد اولین پرسش ها در باب انسان مطرح شده باشند، چرا که او ابتدا به حکم قوه عقل به بدیهی ترین امور یعنی حضور خویش پی می برد.

پژوهش حاضر در پی یافتن یکی از پاسخ هایی است که به آن پرسش ها داده شده است. اندیشه های امام خمینی درباره انسان موضوع اصلی این مقاله را تشکیل می دهد، هر چند ناگزیر هستیم به هنگام طرح رابطه وجودی انسان با خدا از خدانشناسی ایشان و به ضرورت وجود بحث جایگاه وجودی انسان در عالم هستی از دیدگاه های جهان شناسی معظم له سخن بگوییم. منظور از انسان شناسی رشته ای پژوهشی است که چارچوبی کلی از وجود انسان، ارکان و اجزاء هستی او، قوا و استعدادهایش، جایگاه او در سلسله مراتب موجودات، ارتباطش با خداوند و جهان و... به دست می دهد.

پژوهش برای یافتن پاسخ موضوعات یادشده از راه های گوناگونی ممکن است:

۱. روش تجربی ۲. روش شهودی ۳. روش تعقلی ۴. روش نقلی.

هریک از این شیوه ها باعث پدید آمدن انسان شناسی های متفاوتی شده اند. انسان شناسی های تجربی، عرفانی، فلسفی و دینی گستره این دانش را نمایان می سازند. انسان شناسی امام خمینی نقطه برخورد روش عرفانی، فلسفی و دینی است، در این میان زیربنای همه محصولات فکری ایش ان قرآن می باشد. از این رو باید گفت انسان شناسی ایشان برپایه قرآن، برگرفته از شهود و مؤید به عقل است.

بیادکردنی است که در سراسر این مقاله تنها به دیدگاه هایی پرداخته شده که قرآنی می باشند. بنابراین بسیاری از نکات ظریف و دقیق و ابعاد دیگر انسان شناسی امام که بیشتر به انسان شناسی عرفانی ایشان مربوط می شود جایی را برای طرح در نوشته حاضر نیافته اند، اما باید گفت آنچه اینجا مطرح شده است می تواند خطوط اصلی نظرگاه های امام را در باب انسان پیش رو نهد.

ضرورت طرح مباحث انسان شناسی

رهایی از سرگستگی و سرگردانی که ویژگی مهم انسان جدید است از راه شناساندن تصویری درست و کامل از وجود او میسر می گردد؛ بهره مندی از جهان طبیعت در صورتی که انسان بداند برای چه آفریده شده است و چه چیزهایی و چگونه برای سعادت او مفیدند، به نحو کامل صورت می پذیرد. نظام های سیاسی و اجتماعی ارزش و قداست می یابند تا بتوانند نیازهای اساسی و الهی انسان را برآورده سازند و در صورت نداشتن یک انسان شناسی معتبر، ارکان جامعه فرو خواهد ریخت.

همه معارف بشری آنجا که مربوط به انسان هستند اعتبار خود را از طرز نگرش انسان به خودش دریافت می کنند، پذیرش طبیعت و سرشت مشترک برای انسان باعث می شود که اولاً او معرفت درباره خود را به سطح دیگر دانش ها درباره طبیعت، حیوانات و اشیاء پایین نیاورد، و ثانیاً همواره در پی شناخت قوانین حاکم بر آن سرشت واحد برآید. افزون بر اینکه وفاق، اتحاد و همبستگی نوع انسان در گرو یافتن همین مشترکات فطری است.

انسان شناسی همچون آن گاه که درباره سیر و حرکت به سوی کمال بحث می کند و زندگی جهان پس از مرگ را با حیات دنیوی در ارتباطی تنگاتنگ قرار می دهد، باعث می شود انسان برای خویش ارزشی بسیار بالاتر و والاتر از ماندن در عالم ماده و غرق شدن در آن ببیند، و از همه مهم تر اینکه شناخت خداوند از گذرگاه شناخت انسان می گذرد. اگر بر همه اینها این نکته را اضافه کنیم که انسان امروز در قیاس با انسان قبل از دوره رنسانس، همواره از شناخت خویش - به دلیل سربرآوردن انبوهی از دانش ها درباره انسان که حاوی نظرات ضد و نقیضی با یکدیگر رند - محجوب شده است، می توان نتیجه گرفت که پرداختن به انسان شناسی دینی و مبتنی بر قرآن اساسی ترین وظیفه هر انسان مسلمان، آگاه و هوشمند است. و دقیقاً به همین دلایل بوده است که امام خمینی بیشتر هم خود را صرف این مهم کرد.

اینک در ضمن ده فصل به بررسی دیدگاه های انسان شناختی قرآنی ایشان می نشینیم، فصل های یادشده عبارتند از:

۱. سیمای انسان در قصه آدم ۲. حقیقت فطرت ۳. فرآیند تحقق انسانیت و حیوانیت ۴. انسان، امانتدار خداوند ۵. جایگاه انسان در نظام آفرینش ۶. نفس انسان ۷. سعادت و شقاوت انسان ۸. شاکله انسان ۹. فراموشی خدا، فراموشی خویشتن انسانی ۱۰. ارتباط انسان و جهان.

* سیمای انسان در قصه آدم(ع)

داستان آدم(ع) سرشار از رمز و رازهایی است که گشودن آن رازها در پی ریزی انسان شناسی مبتنی بر قرآن سهم بسزایی دارد و با بررسی دقیق آن می توان به پرسش های مهم انسان درباره خویش پاسخ مناسب داد. امام خمینی با عنایت به این مسأله در پی تأویل و تفسیر آیات مربوط به آدم(ع) با روش عرفانی برآمدند که اینک به مهم ترین دیدگاه های ایشان اشاره می کنیم.

تقدیر ازلی اخراج از بهشت قرب

خداوند در ازل اراده کرد تا ابواب برکت خود را بر نشأه دنیا و عالم طبیعت بگشاید، و این امر تحقق نمی یافت مگر از طریق خروج آدم(ع) از بهشت قرب و ورود به عالم طبیعت. (اراده ازلیه تعلق گرفت که بساط رحمت و نعمت را در این نشأه بسط دهد و فتح ابواب خیرات و برکات نماید... و این در سنت الله حاصل نمی شد، مگر با توجه آدم به طبیعت و خروج آن از محو به صحو و خارج شدن از بهشت لقا و جذب الهیه که اصل همه خطیئات است.) ۱

اما خروج از بهشت نیاز به مقدماتی داشت؛ این مقدمات عبارت بودند از قوای درونی انسان، و شیطان به عنوان نیرویی بیرونی، تا بر او مسلط شوند و توجه آدم را به عالم طبیعت برانگیزانند. (پس بر او مسلط فرمود قوای داخلی و شیطان خارجی را که او را دعوت به این شجره کنند).^۲ آدم (ع) پیش از اینکه از بهشت خارج گردد به واسطه همان دعوت به طبیعت، حقیقتاً از بهشت، اما در بهشت تبعید شده بود، یعنی پیش از آن که خطیئه ای از او سرزند، تمامی مقدمات ورودش به عالم طبیعت فراهم آمده بود، و در حقیقت هیچ راه دیگری برای او غیر از توجه به شجره م منوعه وجود نداشت.

(او را قبل التّنزل تبعید کردند، و به توجه به طبیعت دعوت نمودند، تا آن که وارد حجب ظلمانیه گردد).^۳

از نظر امام خمینی خطیئه آدم (ع) دارای دو مرتبه بود:

(اول مرتبه آن، توجه به کثرات اسمائیه، و آخر مظهر آن، اکل از شجره منهیه است).^۴ از این رو او بر اثر کمترین توجه و عنایت دچار گناهی شد که به اخراجش از بهشت انجامید. در واقع تنزل از مقام قرب در دو مرحله صورت گرفت؛ مرحله اول، توجه به کثرات بود و مرحله دوم که همان ظهور و تحقق خارجی هبوط می باشد، پس از خوردن از شجره به وقوع پیوست. هبوط به زمین و تنزل از مقام قرب از این منظر نه تنها باعث گردید تا انسان در قوس صعود بیفتد و به کمال نائل آید، بلکه سبب ایجاد فیض و رحمت در عالم هستی هم گردید. (واگر به آن جذبه الهیه حضرت آدم می ماند و وارد در ملک نمی شد، این همه بساط رحمت در دنیا و آخرت بسط پیدا نمی کرد).^۵

و در جایی دیگر می نویسد:

(آدم (ع) اگر در تحت جذبه غیبیه مانده بود و در آن حال فنا و بی خبری که بهشت دنیا به آن معبر است باقی می ماند، از تعمیر عالم و کسب کمالات ملکیه آثاری نبود. پس به واسطه تسلط شیطان بر او، توجه به کثرات حاصل شد و از درخت گندم که صورت دنیا در عالم جنت است تناول نمود، پس از آن توجه، باب کثرت مفتوح و راه کمال و استکمال بلکه کمال (جلا) و (استجلا) باز شد).^۶ حتی اگر در بهشت می ماند و به طبیعت توجه نمی کرد از تمامی استعدادهای انسانی خود دور می ماند و زمینه ای برای به فعلیت رسیدن آدمیت او به وجود نمی آمد. بنابراین ایشان بر این باور است که:

(اگر به آن جذبه باقی می ماند از آدمیت ساقط می شد).^۷

از این فقره چنین بر می آید که اساساً آدم (ع) از همان ابتدا برای زندگی در زمین آفریده شده بود و تمامیت یافتن او با هبوط در زمین ممکن می گشت. خوردن از شجره ممنوعه بر اساس این دیدگاه، نه تنها خطا به شمار نمی آید، بلکه چون کاری است در جهت تحقق آن برنامه اصلی و از پیش تعیین شده، بایسته است و اولین اقدام آگاهانه اوست برای متکامل ساختن انسانیت اش و انجام این کار در نظام اتمّ و احسن هستی کاری لازم و حتمی بوده است.

با آن که در مذهب محبت و عشق، این خطیئه و خطا بود، در طریقه عقل و سنت نظام اتمّ، لازم و حتم بود. ۸)

یکی از اهداف دعوت آدم به طبیعت، ورود او در حجاب های ظلمانی بود برای از بین بردن آن حجاب ها، بنابر این یکی از مأموریت های او پاره کردن حجاب ها است و این کار جز با وارد شدن در آنها ممکن نمی گردد.

(و به توجه به طبیعت دعوت نمودند تا آن که وارد حجب ظلمانیه گردد، زیرا که تا وارد در حجاب نشود، خرق آن نتواند کرد. ۹)

حقیقت شجره ممنوعه

از نظر امام خمینی چون آدم(ع) با توجه به عالم طبیعت از عالم ملکوت خارج گردید همین توجه و عنایتش به طبیعت باعث گردید تا (دنیا) در عالم مثال یا بهشت دنیا به صورت (شجره) نمودار گردد. پس از این آدم به سوی درخت حرکت کرد و خود را بدان آلوده نمود، ابتلای به خطیئه هم عبارت بود از این نزدیک شدن به صورت بهشتی دنیا. بنابر این شجره ممنوعه همان (دنیا) است.

(و چون آدم(ع) از ظهور ملکوتی ایجاد، به توجه به ملک خود خارج شد، محدث به حدت اکبر و مجنب به جنابت عظمی گردید. و چون این توجه در حضرت مثال یا بهشت دنیا متمثل شد، دنیا به صورت شجره درآمد، و آدم به توجه و مشی به سوی آن و برداشتن به دست و برسر نهادن و اعظام نم و دن آن مبتلای به خطیئه شد. ۱۰)

شجره ممنوعه از دیدگاه ایشان باطنی دارد که باطن آن عبارت است از همان توجه به کثرات اسمائیه. ۱۱)

امام در ادامه احتمال دیگری برای (شجره ممنوعه) بیان می فرماید:

(و شاید خطیئه حضرت آدم ابوالبشر، همین توجه قهری به تدبیر ملک و احتیاج قهری به گندم و سایر امور طبیعی بوده، و این از برای اولیاء خدا و مجذوبین خطیئه است. ۱۲)

امام بر این باور بود که حبّ دنیا که اینک در انسان ها وجود دارد ناشی از میل اولیه آدم(ع) به خوردن از شجره ممنوعه می باشد. حتی تمامی گناهان ظاهری قلبی و روحی را نیز ناشی از همان خطیئه آدم(ع) و راه سلوک انسانیت را خروج از آن ناپاکی اولیه می دانست.

(صورت ملکوتی آن درختی است که در آن انواع اثمار و فواکه است و صورت ملکی آن، طبیعت و شوون آن است، و حبّ دنیا و نفس که اکنون در این ذریه است از شوون همان میل به شجره و اکل آن است. همین طور از برای تطهیر و تنزیه و طهارت و صلوات و صیام آنها، که برای خروج از خطیئه پدر که اصل است، مراتب بسیاری است. ۱۳)

انسان، در بند گناه ارثی

خطای آدم در توجه به طبیعت بر فرزندان او نیز تأثیر نهاد و در حقیقت انسان ها همگی وارث آن گناه اولیه شدند که باید خطای پدر خویش را جبران نمایند. از نظر ایشان توجه آدم به کثرت که

همان شجره طبیعت است چون پس از جاذبه فنای ذاتی بوده و از کسی که صفی الل ه و مخصوص به قرب و فنای ذاتی است سرزده است، بنابر این خداوند این عصیان را به همه پیامبران اعلان کرد که: (و عصی آدم ربّه فغوی) (طه/۱۲۱)؛ پس آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد. امام با استناد به حدیثی از پیامبر(ص) ۱۴ تأثیر گناه آدم(ع) بر اعضا و جوارح انسان ها و ضرورت پاک کردن آن را با وضو و غسل بیان می کند:

(چون شیطان وسوسه کرد آدم را و نزدیک آن درخت رفت و نظر به سوی آن کرد، آبرویش ریخت، پس برخاست و به سوی آن درخت روان شد، و آن اول قدمی بود که برای گناه برداشته شد. پس از آن با دست خویش آنچه در آن درخت بود چید و خورد پس زینت و زیور از جسمش پرواز نمود. و آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گریه نمود. پس چون خداوند توبه او را قبول فرمود واجب نمود بر او و ذریه اش پاکیزه نمودن این چهار عضو را.) ۱۵

چنین به نظر می رسد که دیدگاه ایشان در این باره تشابهی تامّ با نظرگاه مسیحیت دارد که انسان ها را در بند گناهی می داند که پدرشان آدم مرتکب گردیده است و ناپاکی ناشی از آن گناه به نسل های بعدی هم منتقل گردیده است؛ اما چنان که پیش از این دیدیم از نظر امام خمینی این گناه، بهانه یا وسیله ای است تا خداوند رحمت و برکت خود را بر جهان بپراکند. از این روی این گناه، آلودگی ذاتی برای نسل های بعدی به همراه نداشته و باید به معنای نمادین آن توجه کرد، چنان که امام می فرماید:

(این خطیئه و خطا... مبدأ همه خیرات و کمالات و بسط بساط رحمت رحمانیه و رحیمیه گردید.) ۱۶

تعلیم اسماء به آدم(ع)

مسأله تعلیم اسماء یکی دیگر از مبانی انسان شناسی قرآنی امام را تشکیل می دهد. بر اساس نظر ایشان، تعلیم عبارت است از به ودیعه نهادن صور اسماء و صفات الهی به نحو اجمال در آدم(ع). پس این گونه نبوده است که خداوند او را به صورت مجرد از علم خلق کند و سپس اسماء و صفات را به او بیاموزد، به این دلیل که انسان، خود مظهر اسم الله الاعظم است که اسم اعظم او جامع همه مراتب، اسماء و صفات می باشد. ۱۷

مرتبه عالیّه تعلیم اسماء همین تحقق به مقام اسماء الله است که در آدم(ع) تحقق تامّ دارد و هر انسانی نیز با مجاهدت و ریاضت قلبی می تواند مظهر اسماء الهی گردد. ۱۸. امام خمینی به مناسبت بحث درباره آیه (فتلقى آدم من ربّه کلمات فتاب علیه) (بقره/ ۳۷) می فرماید:

(خداوند (و القی الیه کلمات) نفرموده، بلکه از تلقی استفاده کرده است. تلقی به این معنی اشاره دارد که آدم(ع) با سیر و سلوک و مجاهدت خویش (کلمات) را دریافت کرد.) ۱۹

از نظر ایشان اگر (القی الیه) هم می بود باز بی سیر کمالی، قبول (کلمات) امکان نداشت. دلیل برتری انسان بر فرشتگان و ملکوتیان نیز علم و دانش اسماء است، چرا که اگر چیزی جز علم، باعث برتری بود باید ذکر می شد.

مهم ترین درس های انسان شناسی از قصه آدم(ع)

تفسیر و تأویل هایی که از آیات مربوط به آفرینش آدم(ع) توسط امام خمینی ارائه گردیده است و ما در اینجا به بخشی از آن اشاره کردیم، دربردارنده نکات بسیار مهمی در باب انسان شناسی قرآن می باشد. این نکته ها می توانند بنیان های اساسی فلسفه تعلیم و تربیت، اخلاق، روان شناسی و دین شناسی اصیل را برپایه قرآن بسازند:

۱. سرنوشت محتوم انسان برای زندگی در زمین با اراده الهی رقم خورده و گناه آدم(ع) تنها بهانه یا وسیله ای بوده است برای اجرای یک طرح کلی و از پیش تعیین شده، چنان که امام خمینی درباره آن خطیئه می گوید: در طریقه عقل و سنت نظام اتم، لازم و حتم بوده است. ۲۰

۲. با توجه به آنچه گفته شد، خطیئه بودن گناه آدم(ع) فقط از منظر مذهب محبت و عشق محرز بود - و آیتی که آن را عصیان معرفی کرده نیز اشاره به همین مذهب دارد - اما از نظر عقل و در رابطه با کل عالم هستی هیچ گونه خطا و عصیانی رخ نداده است.

۳. توجه به درخت ممنوعه مبدأ همه کمالات، خیرات و برکات برای نوع انسان بوده است.

۴. راه کمال و استکمال تمام موجودات و باب کمال (جلا) و (استجلا) به واسطه همین خطیئه باز شد.

۵. این گناه - آن گونه که در مسیحیت باعث شده است انسان ناپاک و گناه آلود تصور شود - نه تنها پلیدی به وجود نیآورد، بلکه مقدمه و بهانه ای بوده است تا خداوند بساط رحمت خویش را گسترش دهد، عالم تعمیر شود، کمالات مُلکيه کسب گردد، ارتزاق روحانی صورت پذیرد و ترقیات باطنیه به وجود آید. ۲۱

۶. هدف از هبوط آدم(ع) به زمین و ورود به حجاب های ظلمانی عالم طبیعت پاره کردن این حجاب ها است.

۷. توجه به تدبیر امور دنیا و نیاز به گندم و سایر امور طبیعت، امری قهری به شمار می آید و انسان با این توجه و التذاد، دارای پلیدی ذاتی نمی شود.

۸. نسل های پس از آدم(ع) وظیفه دارند گناه پدر خویش را جبران نمایند و ناپاکی ناشی از این گناه را با وضو و غسل بزدايند. گویا نظر امام در این خصوص با دیدگاه دیگر ایشان که پیش از این به آن اشاره شد متفاوت است. ایشان در کتاب آداب نماز هنگام بحث درباره وضو و اجزای آن، با استفاده از حدیثی که پیش از این نقل شد، این طهارت را عملی نمادین برای پاکی از گناه اولیه آدم(ع) می شناساند. ۲۲ اما در جایی دیگر، گناه او را منشأ همه کمالات آدم و مایه بسط رحمت خداوند می داند. ۲۳. هر چند می توان همان گونه که خود امام نیز اشاره دارد، گناه بودن خطیئه

آدم(ع) را از منظر مذهب عشق دانست و گفت از دیدگاه مذهب عقل، خطایی رخ نداده است. در این صورت تنافی و تناقضی در سخنان ایشان نخواهد بود.

* حقیقت فطرت

در انسان شناسی امام خمینی انسان در آغاز فطرت، خالی از هرگونه کمال و جمال و نور است، البته از صفات مقابل اینها نیز خالی است:

(نفس انسان قبل از ورود در عالم طبیعت و برقراری ارتباط با آن همچون صفحه ای خالی است که هیچ گونه نقشی در آن وجود ندارد، نه کمالات روحانی در آن وجود دارد و نه متصف به اضداد آن می باشد.) ۲۴

در واقع در بدو خلقت، نفس انسان چیزی جز استعداد و قابلیت محض نیست و عاری از هرگونه فعلیت در جانب شقاوت و سعادت است. این استعداد و لیاقت نوری است ذاتی که امکان حصول هر مقامی را برای او فراهم می سازد و منظور از تخمیر انسان به فطرت الهی چیزی جز همین استعداد محض نیست.

ایشان می نویسد:

(نفوس انسانی در بدو فطرت و خلقت جز محض استعداد و نفس قابلیت نیستند، و عاری از هرگونه فعلیت در جانب شقاوت و سعادت هستند، و پس از وقوع در تحت تصرف حرکات طبیعی جوهریه و فعلیه اختیاریه، استعدادات متبدل به فعلیت شده و تمیّزات حاصل می گردد، پس امتیاز سعید از شقی و غث از ثمین به حیات ملکی پیدا شود.) ۲۵

ایشان حقیقت فطرت را در آیه (فطرت الله التي فطر الناس علیها) (روم/۳۰) همین استعداد ذاتی بشر برای گرایش به خیر و نیکی می داند. اما همین استعداد گاهی به واسطه پیروی از هوای نفس به صورت معکوس عمل می کند و انسان را به سوی شر و بدی سوق می دهد.

(حب به خیر، سرشت انسانی است، ما خود این سرشت را به انحراف می کشانیم و ما خود حجب را می گسترانیم و تارها را بر خود می تنیم.) ۲۶

از اینجاست که از دیدگاه امام دو گونه فطرت رخ می نماید: ۱. فطرت مخموره ۲. فطرت محجوبه، که پس از این به تفصیل در باب آن دو سخن خواهیم گفت.

قلب، مرکز حقیقت فطرت

قلب مرکز فطرت است و احتمال آن می رود که از نظر امام خمینی فطرت چیزی جز همان استعدادهای قلب نباشد، چرا که کارکردهای فطرت به قلب و کارکردهای قلب در زبان ایشان به فطرت نسبت داده می شود.

(برای قلب که مرکز حقیقت فطرت است، دو وجهه است؛ یکی وجهه به عالم غیب و روحانیت، و

دیگر، وجهه به عالم شهادت و طبیعت.) ۲۷

دلیل توجه قلب یا فطرت به عالم شهادت و طبیعت این است که تولد او در ساحت دنیا می باشد و هر چه در عالم طبیعت رشد و نمای طبیعی کند احکام طبیعت بر آن بیشتر چیره شود. ایشان احتمال می دهد که آیه شریفه (امّه هاویئه) (قارعه/۱۹) اشاره به همین مغلوب بودن در طبیعت باشد.

(چون انسان ولیده عالم طبیعت و فرزند نشأه دنیا است، چنانچه آیه شریفه امّه هاویئه نیز شاید اشاره به آن باشد، از بدو خلقت در غلاف طبیعت تربیت شود، و روحانیت و فطرت در این حجاب وارد شود، و کم کم احکام طبیعت بر آن احاطه کند.) ۲۸

از این گذشته ایشان چنین باور دارد که فطرت انسانی هم در (احسن تقویم) سرشته شده و هم به أسفل السافلین رانده شده است. رانده شدن به أسفل السافلین، احتجاب نور فطرت است به طبیعت که از راه توجه قلب به کثرات به وجود می آید:

(شاید کریمه: لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم. ثمّ ردناه أسفل سافلین (تین/۵ - ۴) اشاره باشد به نور اصلی فطرت، که تخمیر به ید قدرت حق تعالی شده و آن (احسن تقویم) است؛ زیرا که بر نقشه کمال مطلق و جمال تام است، و ردّ به أسفل سافلین اشاره به این احتجاب به طبیعت که - أسفل سافلین - باشد.) ۲۹

بر پایه آنچه گفته شد می توان دو گونه فطرت را از هم متمایز ساخت، و تفاوت و تمایز فطرت نیز ناشی از کارکردهای گوناگون قلب خواهد بود. بنابر این اگر انسان مغلوب عالم طبیعت نگردد و قلب و فطرت او به عالم دنیا و کثرات توجه نکند، فطرت مخموره نمایان خواهد گردید و اگر توجه قلب انسان به دنیا باشد و در آن غرق گردد دارای فطرت محجوبه خواهد شد.

فطرت مخموره

فطرت مخموره عبارت است از کشش ذاتی انسان به سوی (خیر) تا آن گاه که محکوم احکام طبیعت نشده باشد و وجهه روحانیت و نورانیت آن باقی باشد، این فطرت است که منشأ تمام نیکویی هاست و از آن به فطرت (مخموره غیرمجبوبه) تعبیر شده است. فطرت مخموره دارای دو گونه عمل است، بر این اساس دو نوع فطرت مخموره داریم؛ فطرت اصلی و فطرت تبعی.

۱. فطرت اصلی که عبارت است از فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت. این فطرت در همه انسان ها از سعید و شقی، عالم و جاهل، عالی و دانی، مخمّر است.

۲. فطرت تبعی که فطرت تنفر از نقص و انزجار از شرّ و شقاوت است.

چند نکته بسیار مهم درباره این دو فطرت را باید در نظر داشت:

الف. این دو گونه فطرت هر دو در ذات انسان مخمّرند، اولی به صورت بالذات و دومی بالعرض.

ب. این دو فطرت اند که وسیله سلوک و براق سیر انسان و نردبان عروج او به سوی کمال مطلق می باشند.

ج. این دو، پایه همه فطریاتی هستند که در انسان مخمّرند و دیگر امور فطری شاخ و برگ های این دو به حساب می آیند.

د. همین فطرت ممکن است با توجه به دنیا محکوم احکام طبیعت گشته و مبدأ جمیع شرور گردد. امام در این باره می نویسد:

(خیر عبارت از فطرت مخموره است، و شرّ عبارت از فطرت محجوبه است. و تفصیل این اجمال اینک: حق - تبارک و تعالی - با عنایت و رحمت خود به ید قدرت خود که طینت آدم اول را مخمّر فرمود، دو فطرت و جبلّت به آن مرحمت نمود: یکی اصلی و دیگر تبعی، که این دو فطرت، براق سیر و رفرع عروج او است به سوی مقصد و مقصود اصلی. و آن دو فطرت، اصل و پایه جمیع فطریاتی است که در انسان مخمّر است، و دیگر فطریات، شاخه ها و اوراق آن است.

یکی از آن دو فطرت که سمت اصلیت دارد، فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در کانون جمیع سلسله بشر از سعید و شقی و عالم و جاهل و عالی و دانی، مخمّر و مطبوع است. و دیگری از آن دو فطرت که سمت فرعیت و تابعیت دارد، فطرت تنفّر از نقص و انزجار از شر و شقاوت است که این مخمّر بالعرض است، و به تبع آن فطرت عشق به کمال، تنفّر از نقص نیز مطبوع و مخمّر در انسان هاست. و این دو فطرت که ذکر شد، فطرت مخموره غیر محجوبه است که محکوم احکام طبیعت نشده و وجهه روحانیت و نورانیت آنها باقی است. و اگر فطرت متوجه به طبیعت شد و محکوم به احکام آن گردید و محجوب از روحانیت و عالم اصلی خود شد، مبدأ جمیع شرور و منشا جمیع شقاوت و بدبختی هاست.) ۳۰

از نظر امام خمینی عقل انسان به کمک سپاهیان باعث رسیدن او به کمال می شود و بلند مرتبه ترین دستیار عقل در انجام این مهم، فطرت است که ایشان از آن به (خیر) تعبیر کرده است:

(پس مقصود از خیر - که وزیر عقل است و جمیع جنود عقلیه در ظلّ توجه و تصرف آن است - فطرت مخموره متوجه به روحانیت و مقام اصلی خود است.) ۳۱

از این رو گوهر عقل در انسان فراتر از فطرت او جای می گیرد و شکوفایی فطرت انسانی که او را به سر منزل انسانیت می رساند در سایه هدایت عقل امکان خواهد یافت. فطرت انسان بدین معنی وسیله، قوه یا استعدادی است که با نیروی عقل می توان از آن برای رسیدن به سعادت استفاده کرد، ولی خود هیچ گونه فعلیتی در این جهت ندارد. از این دیدگاه، قلب به عنوان مرکز فطرت، وسیله ای است در خدمت عقل برای رساندن آدمی به کمال وجودی او.

امور فطری

با بررسی آثار امام به ده گونه کارکرد برای فطرت مخموره برمی خوریم:

۱. دین: از نظر ایشان (دین) عبارت است از (فطرت الله). امام خمینی چنین باور دارد که اگر در برخی روایات، فطرت را تفسیر به توحید نموده اند، این کار از قبیل بیان مصداق بوده است یا تفسیر به شریف ترین اجزاء آن، و اگر تفاوتی در سخن معصومین وجود دارد نباید حمل بر تعارض گردد. ایشان معتقد است فطرت همان دین است، از آن جهت که دین شامل همه معارف می گردد و اختصاص به توحید ندارد؛ بلکه جمیع معارف حقه از نظر ایشان امور فطری هستند. معارفی مانند وجود مبدأ تعالی و تقدس، توحید، استجماع جمیع کمالات در ذات آن مبدأ، معاد و رستاخیز،

نبوت، وجود ملائکه و روحانیین، انزال کتب و اعلام راه های هدایت. از نگاه امام اموری مثل ایمان به خدای تعالی و ملائکه و کتب و رسل و روز قیامت، دین قیّم (مستحکم) حق است.

(فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون) روم/۳۰

(فطرت اختصاص به توحید ندارد، بلکه جمیع معارف حقه از اموری است که حق جلّ شأنه مفسور فرموده بندگان را بر آن) ۳۲

۲. عشق به کمال و کامل ۳۳: این فطرت انسان را به طور جبلی و فطری به سوی خداوند که کامل مطلق است، فرامی خواند؛ چنان که در قرآن آمده است: (آئی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض) (انعام/۷۹) عشق به جمال مطلق، علم مطلق، قدرت مطلق، اراده مطلق و... همگی از شعبه ها و شاخه های همین عشق به کمال است.

۳. تنفر از نقص و ناقص: آیه (آئی لاحبّ الّاقلین) (انعام/۷۶) اشاره به همین فطرت دارد. ۳۴

۴. عشق به سعادت: همه انسان ها عاشق سعادت مطلق هستند چرا که فطرت کمال طلب و راحت طلب است و حقیقت سعادت عبارت است از کمال مطلق و راحت مطلق. ۳۵

۵. حبّ نفس: همین امر فطری است که سر منشأ تمام خطاهای انسانی و رذایل اخلاقی است. ۳۶

۶. حبّ عدل و خضوع در مقابل آن، همچنین بغض ظلم و عدم انقیاد در برابر آن. ۳۷

۷. فروتنی در برابر شخص بزرگ: انسان به حسب فطرت اصلی و غیر محجوبه خویش، برای حق تعالی به صورت بالذات و برای مظاهر جمال و جلال او بالعرض، متواضع است. ۳۸

۸. حق طلبی و حق جویی:

(همه ما در سلسله موجودات و ذرات کائنات از ادنی مرتبه اسفل ماده تا اعلی مرتبه غیب اعیان ثابت، حق طلب و حق جو هستیم). ۳۹

۹. آزادی خواهی:

(فطرت آزادی خواهی و کمال طلبی هر دو از فطرت های الهیه هستند که جمیع بشر بر آن مفسورند). ۴۰

انسان فطرتاً عاشق حرّیت و آزادی است و می خواهد هرچه را اراده می کند انجام دهد. امام از این نکته استفاده کرده و به اثبات معاد می پردازد:

(و معلوم است که در این عالم همچو قدرت و نفوذ اراده یافت نشود و این طور سلطنت جز در عالم مابعدالطبیعه - که بهشت اهل طاعت است - یافت نشود).

۱۰. ایمان به حیات اخروی:

(انسان به حسب فطرت، مؤمن به نشأ غیبیه است) ۴۱ (و هرچه انسان بی حیا باشد غیبت و حضورش با هم فرق دارد) ۴۲

فطرت محجوبه

هرگاه فطرت متوجه به طبیعت شده و از عالم اصلی خود محجوب گردد با حجاب های دنیوی مختلفی خواهد شد، در این صورت است که به آن فطرت محجوبه گویند. از نظر امام خمینی: (فطرت محجوبه مبدأ جمیع شرور و منشأ همه شقاوت ها و بدبختی هاست).^{۴۳} به اعتقاد امام، شر چیزی جز همین فطرت محجوبه نیست. فطرت محجوبه یا شر، وزیر جهل است و تمامی سپاهیان جهل به واسطه آن به وجود آمده اند: (مقصود از شر که وزیر جهل و همه جنود جهل از طفیل آن است فطرت محکومه به طبیعت و محجوبه به احکام آن است).^{۴۴}

فطرت محجوبه هنگامی به وجود می آید که غبار شک و شبهه و کدورت تردید در دل ها به وجود آید و از فطریات غفلت صورت گیرد و فرد نسبت به ضروریات و واضحات عقول خاضع نگردد. ^{۴۵} از نگاه امام در مورد چنین فردی است که خداوند می فرماید: (قتل الانسان ما أكفره) (عبس/۱۷)

خاموش شدن نور فطرت

انسانی که فطرتش محجوب شده باشد آن قدر از راه حق منحرف می گردد و از حضرت انس مهجور می شود که نور فطرت او به کلی منطفی می گردد. در چنین حالتی انسان از حیوان هم پست تر می گردد، زیرا: اولاً، حیوانات دارای مقصدی هستند که به سوی آن در حرکت می باشند، اما چنین انسانی دارای مقصد نیست یا مقصود خود را گم کرده است و دیوانه وار به دنبال مقاصد باطله می گردد، در حالی که آتش طلبش خاموش نمی شود.

(پس انسان سر خود، از حیوانات اضلّ و از بهائم پست تر است؛ آنها مقصد داشتند، این بیچاره مقصد ندارد، آری مقصد دارد ولی مقصد را گم کرده. کعبه مقصود حق است و انسان حق طلب است و خود راه خود را نمی داند و دیوانه وار دنبال مقاصد باطله می چرخد و آتش طلبش خاموش نمی شود).^{۴۶}

ثانیاً، حیوانات از رتبه و منزلت حیوانی خود تنزل پیدا نمی کنند، ولی انسان می تواند نه تنها از مرتبه انسانی بلکه از مرتبه حیوانی هم تنزل پیدا کند. هرگاه فطرت محجوبه به طبیعت ثانویه انسان تبدیل شود عطش او برای رسیدن به هواهای نفسانی هرگز خاموش نمی گردد. از این جهت است که خداوند انسان را (هلوع) نامیده است.

(إنّ الإنسان خلق هلوعاً. إذا مسّه الشرّ جزوعاً. و إذا مسّه الخیر منوعاً)

معارج / ۲۱ - ۱۹

(باید دانست که فطرت محجوبه، چون طبیعت ثانویه شده است از برای انسان، از این جهت فرموده (خلق هلوعاً) و این منافات با خلق فطرت بر سلامت ندارد).^{۴۷}

هنگامی که نور فطرت الهی به خاموشی گراید قلب نیز به طور فطری متمایل به دنیا می شود. (اگر انسان، همّش تحصیل دنیا و مهمّش رسیدن به زخارف آن باشد، البته قلب فطرتاً متوجه به آن می شود).^{۴۸}

این فطرت محجوبه که به تاریکی ها و پستی ها گرایش دارد باعث خسران انسان می گردد. معنای خسران نیز در آیه (والعصر. إن الانسان لفی خسر) (العصر / ۱-۲) توجه فطرت به حجاب های عالم ماده می باشد.

(فله الخسران و الاحتجاب بالظلمات التي بعضها فوق بعض. و العصر ان الانسان لفی خسر احتجابات عالم المادة). ۴۹

خاموشی نور فطرت دارای یک نتیجه اخروی است که عبارت از خلود در جهنم می باشد. وفاداری، عشق ورزیدن و دلبستگی به دنیا که ناشی از انطفاء نور فطرت است خلود در جهنم را به ارمغان می آورد، و این خلود تابع (اخلاذ الی الارض) است. امام خمینی در این باره می نویسد:

(خلود در جهنم، تابع انطفاء نور فطرت است و آن از (إخلاذ إلی الارض) ۵۰ به طور مطلق حاصل شود). ۵۱

نسبت اختیار و آزادی با فطرت

آیا اینکه گفته می شود فطرت الهی انسان عوض نمی شود و انسان مغمور به اموری است، باعث نمی شود که اختیار و آزادی او نفی گردد؟ آیا انسان آزاد است که بر خلاف فطریات خود عمل کند؟ در صورتی که می تواند، پس فطرت به چه معنی است؟

در انسان شناسی امام خمینی توجه زیادی به مسأله اختیار انسان و آزادی او در به وجود آوردن انسانیت خویش شده است. تنها خود اوست که می تواند خود را انسان و انسانی تر سازد یا حیوان و یا از حیوان پست تر گردد. باید توجه داشت که به نظر ایشان، (فطرت انسان بر استقامت و نیکی و حبّ به خیر سرشته شده است، اما خود او حجاب ها و تارهایی را بر فطرت خویش می تند). ۵۲

امام خمینی در شرح حدیث جنود عقل و جهل چنین می نویسد:

(صفات کمال یا جنود عقل، و رذایل اخلاقی یا جنود جهل، مخمّر در طینت انسان است، اولی به صورت بالذات و دومی به صورت بالعرض... انسان خود کاملاً مختار است که هر کدام را می خواهد به فعلیت برساند). ۵۳

آیه (الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایتکم أحسن عملاً) (ملک/ ۳) (آن که خلق کرد مرگ و زندگی را تا ببازماید شما را که کدام تان بهتر عمل می کنید) به نظر ایشان از اختیار انسان برای به فعلیت رساندن فطرت خبر می دهد. فطرت پس از قرارگرفتن در تصرف حرکات طبیعی و افعال اختیاری به فعلیت می رسد، تفاوت موجود در انسان ها نیز از افعال اختیاری پدید می آید و گرنه همه در اصل فطرت یکسان هستند. تفاوت سعید و شقی تنها با ورود به حیات دنیوی که فقط در آن حیات اختیار معنی دارد، به وجود می آید. هیچ انسانی تا قبل از ورود به این عالم اختیار، سعید یا شقی نیست، چرا که از دیدگاه قرآن هدف از آفرینش زندگی پدید آورن زمینه ای بوده است تا انسان بتواند به آزادی برسد، و فلسفه آفرینش مرگ نیز این است که چون اعمال اختیاری انسان صورت ملکوتی او را می سازند و عالم ماده گنجایش آن صورت ها را ندارد، به همین جهت مرگ را

آفرید تا ساحتی برای رخ نمودن حقیقت او وجود داشته باشد و انسان بتواند آنچه را که با آزادی از (خویش) ساخته است بیابد.

امام خمینی در کتاب چهل حدیث پس از بیان حدیثی از حضرت صادق (ع) که به توضیح آیه (الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ائیکم أحسن عملاً) (ملک / ۳) اختصاص دارد می نویسد:

(در نفوس انسانی... پس از وقوع در تحت تصرف حرکات طبیعه جوهریه و فعلیه اختیاریه، استعدادات متبدل به فعلیت شده و تمیزات حاصل می گردد. پس امتیاز سعید از شقی و غث از ثمین به حیات ملک پیدا شود و غایت خلقت حیات، امتیاز و اختبار نفوس است... اما خلق موت نیز دخیل در این امتیازات هست، بلکه جزء اخیر علت است، زیرا که میزان در فعلیات، صورت اخیر است که انسان با آن صورت منتقل شود، و بالجمله میزان امتیازات، صور اخرویه ملکوتیه است، و حصول آنها به حرکات جوهریه و اختیاریه دنیویه ملکیه است.) ۵۴

باید گفت بر اساس این دیدگاه، موجودی که در اصطلاح انسان نامیده می شود دارای وجودی ساخته و پرداخته از قبل نیست و خداوند تنها موجودی را آفریده است که می تواند به انسان تبدیل شود. روند انسان شدن همچون جریان تبدیل شدن یک پاره سنگ به تندیس است که یک پیکرتراش آن را با آگاهی و با نقشه ای حساب شده و دقت بسیار پدید می آورد. کوچک ترین ضربه نامناسب بر این سنگ ممکن است تلاشی آن را در پی داشته باشد و یا تندیس ناموزون را به وجود آورد.

به همین ترتیب انسان نیز استعدادی را به نام فطرت در اختیار دارد که هرگونه صورتی می تواند به آن بدهد و تبدیل شدن او به یک انسان فقط و فقط با آزادی او رقم می خورد. هرگونه گناه همچون ضربه نامناسب آن پیکرتراش، باعث در هم فروریختن تمام هستی انسانی او خواهد شد. و از اینجاست که تعالیم شفاف و دستورالعمل های دین که با ظرافت این انسان سازی هماهنگ است، از اهمیت خاصی برخوردار می گردد.

به همین دلیل خداوند پس از آن که فطرت توحید و فطرت معرفت را در وجود انسان نهاد او را به دست خود نسپرد، چون می دانست به دلیل گرفتاری به قوای حیوانی شهوت و غضب و قوه واهمه به زودی از نور فطرت محجوب خواهد شد، پس پیامبرانی را فرستاد تا او را در ساختن انسانیتش یاری رسانند. ۵۵

بیادکردنی است که فعلی در انسان شدن انسان دخالت دارد که بر اساس آیه یادشده اولاً اختیاری باشد و ثانیاً أحسن؛ فعل أحسن فعلی است که دو عنصر خشیت و نیت صادق در آن وجود داشته باشد.

پس می بینیم که ظاهر اعمال اگر انسانی باشد نقشی در انسان شدن او ندارد، بلکه آن عملی سازنده است که برخاسته از باطن انسان باشد و صورت باطنی انسان را نشان دهد، چرا که خشیت و نیت صادق صورت های باطنی نفس بوده و امتیازات و تفاوت های واقعی ارواح از آن نشأت می

گیرد. ۵۶

انسان، آفریدگار انسانیت خویشتن

چنان که ملاحظه می شود نکته محوری در انسان شناسی امام خمینی سیر و حرکت ارادی انسان است و از این جهت انسانیت انسان با آزادی او ارتباطی سخت پیدا می کند، که انتخاب او سرنوشت هستی اش را مشخص می کند.

انسان از این نگاه، تنها موجودی است که در فرآیند آفرینش خویش مؤثر است و تنها موجودی است که با اراده آزاد، ماهیت خویش را تعیین می بخشد. به همین دلیل است که امام از زبان برخی مشایخ خود (عزم) را جوهره انسانیت و ویژگی جداکننده انسان از حیوانات و بلکه همه موجودات می داند. ۵۷ و آگاهی و یقظه را مقدمه ای می داند برای اینکه (عزم) به فعلیت برسد و عمل بر اساس عزم و اراده شکل یابد. ۵۸ تعبیری که ایشان از این آگاهی و عزم برای حرکت به سوی مقصد اصلی به کار می برد (ولادت ثانویه) است. پس در ولادت اول، حیوان محض متولد می شود و در ولادت دوم، انسان.

(میزان در عالم انسانیت و ملکوت که شیئیت اشیاء به آن است، ولایت ملکوتیه است.) ۵۹
یعنی همان ولادت ثانویه. اساس تعبیر ولادت ثانویه حدیثی است از حضرت عیسی (ع) که فرموده است: لن یلج ملکوت السماء من لم یولد مرتین. ۶۰

انسان؛ مجبور یا مختار

در قرآن آیاتی است که گاه جبر انسان، و گاه اختیار انسان را می رساند. در اینجا به آیاتی که حضرت امام برای بیان دیدگاه خود درباره جبر و اختیار از آنها بهره برده است اشاره می کنیم.

۱. (وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی) انفال/ ۱۷

و تو تیر نینداختی هنگامی که تیرانداختی و خدا بود که تیرانداخت.

۲. (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله) دهر/ ۳۰

و شما چیزی را اراده نمی کنید مگر اینکه خدا اراده کرده باشد.

۳. (ما أصابک من حسنة فمن الله و ما أصابک من سيئة فمن نفسك) نساء/ ۷۹

آنچه از نیکی به تو می رسد از خداست و آنچه از بدی به تو می رسد از جانب خود تو است.

۴. (و ان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله و ان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله) نساء/ ۷۸

و اگر نیکی به ایشان برسد می گویند از سوی خداست و اگر بدی به ایشان برسد می گویند این از نزد خود تو است، بگو هر دو [سیئه و حسنه] از خداوند است.

در آیه اول، با اینکه (رمی) را به رسول خدا نسبت می دهد و می فرماید: (اذ رمیت)، باز هم این نسبت را از او سلب کرده و (ما رمیت) می فرماید و نسبت حقیقی را به خدای متعال می دهد: (ولکن الله رمی).

در آیه دوم، مشیت انسان ها را وابسته به مشیت خدا می داند و می گوید تا خدا نخواهد کسی نمی تواند بخواهد، پس خواستن انسان ها هر چند به ظاهر از دل آنها برخاسته، اما در حقیقت شعاع و جلوه خواست خداست.

و در آیه سوم، با آن که خاستگاه بدی ها را نفس آدمی می داند، ولی حسنه و سیئه هر دو را من عندالله می داند. ۶۱

حسنت که به وجود آورنده سعادت انسانند اموری وجودی و کمالی هستند، و سیئات که شقاوت انسان را به همراه می آورند اموری عدمی و ناشی از نقص می باشند. امور وجودی - حسنت - قابل جعل می باشند. به همین جهت در آیاتی به جعل آن توسط خداوند اشاره شده است. و چون سیئات مربوط به ماهیت هستند و مورد جعل نمی توانند قرار گیرند، به انسان نسبت داده شده اند. به تعبیر دیگر هرگاه انسان در برابر جعل حسنت توسط خداوند مانعی را ایجاد کند سیئه صورت می پذیرد، و از این جهت که همه اسباب و مسببات عالم به خداوند بر می گردد می توان گفت که سیئه نیز مربوط به اوست. (قل کلّ من عندالله).

گناه، نفی کننده انسانیت انسان

همان گونه که گفته شد انسان در ابتدای فطرت کاملاً خالی از کمالات و اضداد آن است، یعنی به صورت بالفعل هیچ کمال یا نقصی در او وجود ندارد، ولی استعداد هر دو حالت در او به ودیعه نهاده شده است، اما بنابر دیدگاه امام خمینی استعداد گرایش به نیکی اصل است، و آن دیگری فرع.

آن گاه که فرد عملی برخلاف فطرت اصلی خویش انجام دهد ضربه مهلکی بر استعدادهای نیک خویش می زند و باعث محجوب شدن فطرت انسانی خود می گردد. هر گناه در دل او کدورتی به وجود می آورد و این کار تا آنجا ادامه پیدا می کند که قلب او تاریک و ظلمانی می گردد و نور فطرت منطفی شده و فرد به شقاوت ابدی می رسد. اما اگر پیش از اینکه تمام قلب تاریک شود از خواب غفلت بیدار شود و توبه کند، می تواند تاریکی های قلب را پاک کرده و به انسانیت خویش رجوع کند که همان نور فطرت اصلی و روحانیت ذاتی است. این سیر تا آنجا ادامه می یابد که فرد به همان حالت اولیه فطرت برگردد؛ حالتی که فطرت او همچون صفحه ای خالی از کمالات و اضداد آنها می گردد. سیر انسان شدن انسان از همین مرحله آغاز می گردد، مرحله آغازین آن سفر کردن و هجرت از بیت نفس است به سوی سر منزل مقصود:

(نفس در بدو فطرت خالی از... نور و بهجت است. چنانچه خالی از مقابلات آنها نیز هست... و چون ارتکاب معاصی کند به واسطه آن در دل او کدورتی حاصل شود... تا آن که یکسره قلب، تاریک و ظلمانی شود و به شقاوت ابدی برسد.) ۶۲

شناخت امور فطری

بر اساس آیه فطرت که خداوند می فرماید: (فطر الناس علیها)، همه انسان ها به امور فطری مخمّرند، و عالم و جاهل، وحشی و متمدن، شهری و صحرانشین، الهی و طبیعی، احدی در آن با دیگران تفاوت ندارد. اختلاف عقاید، اخلاق، طبیعت ها، مزاج ها، اماکن، عادات، طرایف احکام عقلیه

و ضعف و قوت افهام هیچ کدام تأثیری در فطرت انسان ندارند و همه به طور مساوی از آن برخوردارند. بنابراین شناخت امور فطری کاری کاملاً آسان است، از آن روی که احکام فطرت از روشن ترین بدیهیات هستند و با کم ترین تفحص در میان انسان ها می توان به آن پی برد. ۶۳

نکته حائز اهمیت در این نظرگاه خاص انسان شناختی این است که انسان ها در طول همه اعصار و قرون و بدون توجه به ملیت، نژاد، رنگ، دین و... همگی از توان بالقوه مساوی جهت رسیدن به کمال و سعادت بهره مند هستند. چرا که تنها ابزار اساسی برای عروج و ترقی معنوی یعنی فطرت، بدون کمترین تفاوتی در همه ابناء بشر به ودیعت نهاده شده است. و به همین دلیل حجت بر تمام بندگان تمام است و هیچ گونه بهانه ای مورد پذیرش خداوند نیست.

راز اختلاف و تفاوت انسان ها

با وجود اینکه فطرت اختصاص به گروهی خاص ندارد: (فطر الناس علیها) و به وسیله عادت ها و... عوض نمی شود: (لاتبدیل لخلق الله)، اما از آن جهت که انسان از خویشتن حقیقی خویش غفلت می ورزد: (ولکن اکثر الناس لایعلمون) اختلافاتی بین انسان ها پدید می آید. ۶۴

دلیل دیگر اختلاف انسان ها خطای در تطبیق توسط برخی از آنان است. عشق به کمال مطلق در فطرت تمامی انسان ها وجود دارد، اما به واسطه احتجاب به طبیعت و دل بستگی های ضعیف یا شدید به دنیا، انسان در تشخیص کمال مطلق دچار اشتباه شده و فکر می کند کمال در لذاذ دنیا است، و چون جمال دنیا در چشم آنان زینت می یابد، به طور فطری متوجه آن می شوند. اما گروهی نیز کمال را در مقامات و درجات آخرت می بینند، بنابراین بین انسان ها اختلاف پدید می آید. ۶۵

همخوانی کتاب های آسمانی با نقشه وجود انسان

هنگام بحث درباره فطرت مخموره از دیدگاه امام دیدیم که فطرت مخموره خود شامل دو بخش اصلی و تبعی است. فطرت اصلی عشق به کمال مطلق و فطرت تبعی تنفر از نقص بیان شده بود. حال باید گفت از نظر امام خمینی (ره) تمامی احکام آسمانی، آیات الهی و دستورات انبیا و اولیا بر اساس نقشه فطرت طرح ریزی شده است. از این جهت همه احکام الهی به دو مقصد و هدف تقسیم می شود که یکی اصلی و استقلال و دیگری فرعی و تبعی است.

مقصد اول همه کتاب های آسمانی و انبیا و اولیا توجه دادن فطرت انسان ها به کمال مطلق که حق - جل و علا - است می باشد، تمام مباحث مربوط به اسماء صفات و شؤون ذاتی او، معاد، ایمان به خداوند، کتب، رسل، ملائکه و... مربوط به این مقصد است.

مقصد دوم (که عرضی و تبعی است تنفر دادن فطرت است از شجره خبیثه دنیا و طبیعت). ۶۶

اگر از این منظر به انسان، دین، خدا و جهان نگریسته شود، معلوم خواهد شد که هیچ مکتب، آیین و اندیشه ای این گونه انسان مدار نبوده است از آن جهت که بر اساس آنچه درباره همخوانی کتب آسمانی و فطرت انسان بیان شد، انزال کتب، ارسال رسل و... همه جنبه طریقت دارند و هدف از

همه این امور تنها انسان است، تا بتواند گوهر انسانیت خویش را شکوفا سازد. در نتیجه تمام دین وسیله ای است در خدمت او و تمامی ادیان آسمانی برای اخراج انسان از ظلمات به سوی نور آمده اند. این نکته گوهری ترین پیام دین است.

مهم ترین درس های انسان شناسی آیه فطرت

۱. تربیت پذیری انسان بر این پایه استوار است که در طبیعت بشر استعدادهایی وجود دارد که کمال پذیر یا زوال پذیر است. بنابراین بینش ما درباره طبیعت و سرشت انسان، هدف ها، اصول، روش ها و شرایط تعلیم و تربیت بستگی تام به دیدگاه مان در باب فطرت انسان دارد که می تواند در بنا نهادن فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی بسیار راه گشا باشد.

۲. دیدگاه انسان شناسی امام، انسان را موجودی توخالی نمی داند که دین یا مکتب و آیین خاصی بتواند هر چه خواست از او بترشد. انسان امام از آن چنان وجود متعالی برخوردار است که دین، مکتب و آیین الهی بر اساس توانایی های او به وجود می آید. و از این گذشته عالم آفرینش فقط برای اینکه او عرصه ای برای جولان داشته باشد پدیدار می گردد و حتی پایان نشأه دنیا نیز تنها و تنها به خاطر اوست. (الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم اَیکم أحسن عملاً) (ملک/۳)

۳. انسان شناسی امام، آن چنان پویا و حقیقی است که بر اساس آن ملت هایی از بند آزاد شدند، امام خمینی بر شکوفایی فطرت انسان ها که به نظر ایشان بازیچه هوس ها و سیاست های استثمارگران و استعمارگران شده بود تأکید ورزید و وجهه همت خود را آزادی انسانیت انسان از زندان های تاریک فرهنگ های مادی و الحادی قرار داد.

۴. انسان شدن انسان از دیدگاه ایشان در شرایط مناسب شکوفا می شود چرا که در ابتدا بالقوه است و سپس با توجه به زمینه های مساعد بالفعل می گردد؛ از این رو همه سیاست های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی باید در راستای شکوفایی فطرت انسان شکل یابند.

۵. خودشناسی با خدانشناسی، و خدافراموشی با خودفراموشی همراه است، یعنی توجه به فطرت کمال جوی انسان راهی است به سوی خدا، و توجه به خدا موجب می شود انسان، هویت انسانی خویش را بیابد و انسانیت خویش را نادیده نگذارد.

۶. فطرت در پیدایش خود نیاز به تعلیم و تربیت و رهبری ندارد، اما در پرورش و هدایت آن به معلم و راهنما نیاز است و به همین جهت پیامبران آمده اند تا فطریات را رهبری و هدایت کنند.

۷. اگر امور فطری به وسیله ارزش های دینی هدایت و پرورش نیابند از کمال نهایی دور می شوند و انسان دچار از خود بیگانگی - که مشکل اساسی انسان امروز است - می گردد و درمقابل آن امور فطری (ضد فطرت) شکل می گیرد و انسان سر از نخوت، تکبر و عصیان برآورده و سعادت خود، جامعه و انسان های دیگر را به مخاطره می اندازد.

۸. نفس انسان در ابتدای فطرت یا آغاز ورود به عالم طبیعت از هرگونه کمال یا رذیله خالی و عاری است، اما همین فطرت گرایش به سوی خیر دارد و آن چنان خلق شده است که برای پذیرش

کمال، آمادگی بیشتری داشته باشد تا شرّ، و اگر هم به سوی شرّ حرکت می کند در ابتدا با مشکلات و موانع فطری روبروست.

۹. فطرت انسان به وسیله عقل و اراده او به فعلیت می رسد یا منکوب و محجوب می گردد.

۱۰. نور فطرت در اثر انحراف از آن و غفلت از استعدادهایش می تواند به کلی خاموش شود.

۱۱. فطرت انسان گاه در اثر فروغلتیدن در حجاب های دنیوی مبدأ و منشأ همه شرور، شقاوت ها و بدبختی ها می گردد.

۱۲. خلق تمام آفرینش و مرگ به خاطر این است که انسانیت انسان تحقق یابد (الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم اَیکم أحسن عملاً) (ملک/۲)

۱۳. فرایند انسان شدن انسان، دائمی و همیشگی است. مراحل سیر صعودی انسان هیچ گونه حدّ و مرزی ندارد و تا بی نهایت امتداد می یابد. بنابراین انسانِ امام را نمی توان با ابزارهای ادراک بشری شناخت و بر او احاطه پیدا کرد. افق انسانیت انسان رو به گستره ای بی پهنا دارد که پی در پی و همواره افق های بالاتر و بالاتر آن رخ می نمایند و تمام شدنی نیستند (یا اهل یثرب لامقام لکم) (احزاب/۱۳)

۱۴. همان طور که همه عالم وجود و همچنین خلق مرگ وسیله ای بود برای انسانیت انسان، تمام تعالیم دینی نیز آن گاه اهمیت، قداست و ارزش دارند که برای انسان شدن انسان استخدام شوند و خود جنبه غایی ندارند.

۱۵. تمامی کمالات اخلاقی و صفات پسندیده - جنود عقل - و همه رذایل اخلاقی - جنود جهل - در انسان به صورت فطری موجود است، با این تفاوت که اولی بالاصالة موجود است و دومی به صورت تبعی و عرضی. ۶۷

* فرایند تحقق انسانیت و حیوانیت

در انسان شناسی قرآنی امام - همان گونه که در تفسیر آیه فطرت دیدیم - انسان اگر چه مفطور به توحید و معارف حقه است، ولی از ابتدای ولادت با تمایلات و شهوات حیوانی رشد و نمو می کند. هر چند برخی از انسان ها از همان آغاز تولد چون تأیید شده از جانب خداوند می باشند دچار حیوانیت نمی شوند؛ اما این افراد به قول ایشان از نوادر هستند ۶۸ و بحث های انسان شناختی امام شامل آنها نمی شود، چرا که ایشان نوع انسان را در نظر داشته است.

تنها تفاوتی که این حیوان با سایر حیوانات دارد قابلیت انسان شدن است و از نظر امام (قابلیت)، میزان انسانیت فعلی نیست. ۶۹ این حیوان - انسان بالقوه - در ابتدای ورود به عالم، تحت تأثیر قوه شهوت و غضب تا آنجا پیش می رود که می تواند گوی سبقت را از سایر حیوانات و شیاطین ببرد. با وجود این او می تواند کاستی های خود را به کمالات و پلیدی های خود را به خصایل حمیده مبدّل کند. زمانی او به عرصه انسانیت گام می نهد که بیدار شود و به فطرت الهی خود آگاه گردد

این بیداری از نظر امام (اولین منزل انسانیت است). ۷۰

هرگاه انسان از خواب غفلت بیدار شود و آن حالت سُکر و مستی ناشی از عالم طبیعت به پایان رسد، فرد در اولین منزل انسانیت یعنی (یقظه) قرار خواهد داشت. این تنبّه عبارت است از آگاه شدن به این نکته که انسان مسافر است، ۷۱ دارای مقصدی است و آن مقصد خداوند است. او در این مقام باید بداند که به اندازه دوری و فراموشی این مقصد اعلی از انسانیت خویش دور افتاده است.

(ولاتکونوا کالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون) حشر/۱۹

از سخنان امام این گونه برمی آید که این آگاهی فقط مقدمه ای است برای ورود بر انسانیت یا سکوی پرش اوست. شخصی را که به این آگاهی رسیده نمی توان انسان نامید از آن جهت که انسانیت انسان تنها در گرو حرکت است.

گوهر انسانی انسان هنگامی پدیدار می گردد که عملی صورت پذیرد و مسافرتی از طبیعت به سوی مقصد اصلی انسان انجام شود. از اینجاست که علم محض و بدون عمل در انسانیت انسان هیچ گونه نقشی ندارد. از دیدگاه امام(ره) همه علوم مطلقاً عملی هستند، حتی علوم معارف [الهی] که به شکلی عمل در آنها وجود دارد. ۷۲

سیر صعودی یا قوس صعود انسان

بررسی روند تولد ثانویه انسان و عروج و ترقی او به مراتب انسانیت از زبان و کلام امام خمینی رازهای بی شماری را از هویت انسان بر ملا می سازد و می تواند انسان سرگشته، از خود بیگانه و مضطرب امروز را - که در گردابی از بی معنایی و بی هویتی غرق شده است و اندیشمندان برای نجات او از گرداب خودساخته خویش به هر اندیشه سخیف و هر فلسفه پوچ و بی معنی (همچون اگزستانسیالیسم الحادی) چنگ می زنند - به سعادت برساند و انسانیت آنان را شکوفا سازد.

بر اساس دیدگاه ایشان انسانیت راه مستقیمی است که فرد باید در آن قرار گیرد، راه ورود به این مسیر به وسیله سالم نگاه داشتن قوای انسانی (شهوت، غضب، واهمه و عقل) از تصرفات شیطان میسر می گردد. به میزان سلامتی به دست آمده از ظلمتی نجات می یابد و قهراً نور خداوند در قلب او تجلی می کند و این کار تا زمانی ادامه پیدا می کند که فرد از تمامی ظلمات طبیعت و سپس از ظلمات عالم کثرت با تمام شؤون آن خالص می شود، اینجاست که نور مطلق الهی در قلبش تجلی می کند و به طریق مستقیم انسانیت که از این مرحله یعنی پس از ظلمت های عالم کثرت شروع می شود، هدایت می شود. چنان که حضرت امام در آداب نماز به آن اشاره می کند:

(... اگر از جمیع انواع ظلمات، که اول آن ظلمات عالم طبیعت است به جمیع شؤون آن و آخر آن ضلالت توجه به کثرت است به تمام شؤون آن خالص شد، نور مطلق در قلبش تجلی کند و به طریق مستقیم انسانیت، که در این مقام طریق رب است، انسان را هدایت کند. (إن ربی علی صراط مستقیم) (هود/۵۶). ۷۳

این سیر صعودی را به گونه ای دیگر نیز ترسیم می نماید که بر اساس آن انسان از عالم طبیعت به عالم مثال و ملکوت سپس به عالم ارواح مقدسه و بعد از آن به عالم مشیت مطلقه ۷۴ سیر می کند و در این عالم همه چیز را در عین مشیت، مستهلک و فانی می بیند. این مرحله در نظر ایشان مقام

(تدلّی) است که در آیه (دنی فتدلّی)(نجم/۸) به آن اشاره شده است. انسانی که به این مقام می رسد، نفس خویش را به کلی از دست می دهد و دیگر ذاتی وجود ندارد که تدلّی بر آن عارض شود. ۷۵.

تعبیر دیگر این مقام، فقر مطلق، مشیت مطلقه، فیض مقدّس، رحمت واسعه، اسم اعظم و ولایت مطلقه محمدیه یا مقام علوی است. ۷۶ در انتهای این طیف انسانیت، شخص، مظهر و مجلی و صورت اسم اعظم الهی می شود و تمام اسماء و صفات الهی در او نمودار می گردد.

امام خمینی با اشاره به آیه (یا اهل یثرب لامقام لکم) (احزاب/۱۳) می نویسد:

(اهل یثرب انسانیت و مدینه نبوت را مقام معین و محدودی نیست). ۷۷

بر اساس این سخن سیر صعودی انسان به جایی ختم نمی شود و انسان به هیچ مقامی نباید دل ببندد. دلیل اینکه برای انسان حدّ و مقام مشخصی وجود ندارد، این است که او با توجه به قوس نزول دارای مرتبه هیولایی است که این خود قابل تجلّی ربّ است و بر اساس قوس صعود دارای افق اعلا و حضرت احدیت می باشد.

حضرت امام با استناد به سخن شیخ اشراق که می گوید: (نفس انسانی ماهیت ندارد) معتقد است که هیچ ماهیت مشخص و ثابتی برای انسان وجود ندارد و ماهیت خودش را خود می سازد. از نظر ایشان انسان کامل (مقام) دارد، اما مقام او به معنای منزلت و شأن می باشد نه به معنای حد و مرز. انسان کامل دارای شأن است و شأن او عبارت است از تجاوز از حدود امکانی و مندک شدن در دریای وجوب وجود، در نتیجه باید گفت: انسان (رقّ منشوری است که از هیولای قابل تجلی گرفته و تا استهلاک در حضرت احدیت گسترده است). ۷۸

سیر نزولی یا قوس نزول انسان

بر پایه آیه (ولقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم. ثمّ ردناه أسفل سافلین) (تین/۵ - ۴) امکان ندارد انسان بدون گذر از منزل هایی از اعلی علیین به أسفل سافلین بازگردانده شود. این تنزل ابتدا از حضرت احدیت و عین ثابت در علم الهی آغاز می شود و انسان به عالم مشیت تنزل می یابد، سپس از عالم مشیت به عالم عقول و روحانیان (ملائکه) بعد از آن به عالم ملکوت علیا (نفوس کلیه) و از آن به عالم برزخ ها و عالم مثال و سپس به عالم طبیعت تنزل پیدا می کند.

مراتبی نیز در عالم طبیعت هست که از آن هم تنزل یافته و به مراتب دانی آن سیر می کند، یعنی به مرتبه طبیعت نازله وهیولای اولی، چون انسان کامل همگی سلسله وجودات را در خود دارد، لذا (اول و آخر) و (ظاهر و باطن) و کتاب کلی الهی می باشد. ۷۹

اگر خداوند انسان را زیان کار معرفی می کند (ان الانسان لفی خسر) (عصر/۲) به جهت فروغلتیدن او در این سیر نزولی است. وسیله حرکت در این سیر نزولی - همچنان که در مورد سیر صعودی انسان نیز صادق است - فطرت می باشد، چنان که امام می فرماید:

(خسران و حسرت، بلکه تعجب و حیرت است که همان فطرتی که براق سیر اولیاء است به معراج قرب حضرت باری - جلّ و علا - و سرمایه وصول آنهاست به کمال مطلق، همان، انسان سرخود را به نهایت شقاوت و بُعد از ساحت قدس کبریا می رساند.) ۸۰

از این جهت می توان گفت (انسان محبوب ترین موجودات از حق تعالی است). ۸۱ چون فاصله او تا قرب به حق از همه موجودات طولانی تر و ظلمانی تر است. فطرت انسان در ابتدا به صورت طبیعی در این قوس نزول می افتد و هر چه زمان می گذرد بیشتر در گرداب تاریکی های عالم ماده فرو می رود. بیرون آمدن از این گرداب، همان گونه که پیش از این اشاره شد به مدد نیروی عقل یا پیامبران صورت می گیرد. او برای غلبه بر عالم طبیعت که تمام هستی اش را از همان ابتدای تولد فرا می گیرد، ناچار از دریدن حجاب های طبیعی و سپس خرق حجاب های کثرات است.

* انسان، امانت دار خداوند

(إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) احزاب/۷۲

منظور از امانت در این آیه (سایه خدا بودن) و مقام (ولایت الهی) است، یعنی نمایان کننده وجود مطلق خداوند در عالم. از آن جهت که مسؤلیت آینه داری وجود مطلق تنها از عهده مطلق بر می آید، به همین جهت همه موجودات از پذیرش و حمل این امانت سرباز زدند چرا که نقصان قابلیت و استعداد مانع از این قبول می شد، نه اینکه خود امانت را نپذیرفتند. ۸۲

انسان ظلوم جهول

پذیرش امانت الهی همان طور که بیان شد داشتن استعدادهای مطلق را می طلبید و تنها موجودی که از همه حدود و تقیّدات آزاد و رها بود کسی جز انسان نبود. همین بی حدّی انسان است که بر آن ظلومیت اطلاق شده، یعنی انسان هیچ گونه حدّ و حصری به لحاظ سعه وجودی ندارد و آیه (یا أهل یثرب لامقام لکم) (احزاب/۱۳) اشاره به همین (نداشتن حدّ یقف در مقامات انسانی است). ۸۳

جهول بودن انسان نیز عبارت است از (فنا، جهل مطلق) و عدم محض که آخرین مرحله از مراحل سلوک انسان است و در همین حالت بود که انسان قابلیت حمل امانت را پیدا کرد. ۸۴ همان گونه که دیدیم در گستره مفاهیم انسان شناسی امام خمینی تعبیر و مفاهیم قرآنی معنای خاصی می یابند و گاه هیچ گونه تناسبی با معنای ظاهری خود ندارند؛ یکی از آن موارد، مفاهیم ظلوم و جهول است که در قرآن برای انسان به صورت صفت به کار رفته است:

(إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) احزاب/۷۲

خداوند در این آیه از عرضه امانت خود بر آسمان ها و زمین و کوه ها سخن می گوید و اینکه جز انسان کسی آن امانت را نپذیرفت، و سپس دلیل پذیرفتن امانت را از سوی انسان، جهول بودن و ظلوم بودن او بیان می کند. اگر این دو صفت را به معنای ظاهری آن حمل کنیم معنای سخن خداوند این خواهد بود که چون انسان نسبت به خود ظلم روا می داشت و از خطیر بودن آن

مسئولیت آگاه نبود، با بی‌مبالاتی به پذیرش امانت اقدام کرد و اگر ظالم و جاهل نبود قطعاً این امانت را نمی‌پذیرفت. حمل‌آیه به ظاهر آن همچنین این نکته را ثابت می‌کند که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نه ظالم‌اند و نه جاهل، یعنی آگاهی آنها بسیار بیشتر از انسان بود و به همین دلیل از پذیرفتن آن طفره رفتند و با آزادی از قبول امانت سرباز زدند.

همچنین می‌توان این‌گونه نیز تأویل کرد که به دلیل غلبه جهل و ستمگری بر انسان او ناگزیر به سوی انتخاب امانت کشیده شد، ولی اگر عقلش با جهل نمی‌آمیخت می‌توانست آزادانه مانند دیگر موجودات از پذیرش امانت الهی سرباز زند. چنین تفسیر ظاهری از آیه مورد بحث پیامد دیگری نیز خواهد داشت و آن اینکه امانت الهی از آن‌چنان اهمیت و ارزشی برخوردار نبوده است؛ به همین دلیل انسان وقتی آن را پذیرفت که جاهل بود. با عنایت به این مطالب است که این دو واژه در انسان‌شناسی امام نقاب ظاهری معنی را فرو می‌افکنند و حقیقتِ خویش را می‌نمایانند و تمام اشکالات یادشده را مرتفع می‌سازند.

با عنایت به اینکه در اندیشه امام آخرین مرتبه سیر انسانی رسیدن به مقام تدلی یا عالم مشیت مطلقه است در این مقام انسان به مرتبه‌ای می‌رسد که تمامی تجلیات خلقی، اسمائی، صفاتی و تعینات علمی و عینی در آن جمع‌اند (مقام احدیه الجمع). از دید امام خمینی این مرتبه همان (ظلومیتی) است که در آیه (إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) به آن اشاره شده است. ۸۵ پس مقام (ظلومیت) عبارت است از تجاوز از همه مقامات و شکستن بت‌های انانیت. جهولیت نیز در قاموس انسان‌شناسی قرآنی امام به معنای مرتبه فنا در فنا، جهل مطلق و عدم محض است که در آن مرتبه نه مقام و نه صاحب مقام باقی می‌ماند. و آیه (أَوِ ادْنٰی) اشاره به همین مقام دارد. ۸۶

* جایگاه انسان در نظام آفرینش

انسان همیشه در صدد این بوده است تا جایگاه خویش را در سلسله مراتب عالم بیابد. از جمله پرسش‌های اساسی او این بوده است که من در کدامین نقطه از پهنای گسترده هستی ایستاده‌ام؟ آیا موجوداتی فراتر از من وجود دارند، اگر وجود دارند کدامند، چه ویژگی‌هایی آنها را برتر از من نشانده است، عالم مادون من چه وضعیتی دارد، نسبت آن عوالم و مراتب بالاتر با من چیست، آیا می‌توانم در این سلسله مراتب بالا بروم، اگر می‌توانم وسیله سیر من چیست؟ ...

پرسش‌های یادشده در ادیان الهی و مکاتب بشری پاسخ‌های متفاوتی یافته‌اند. اما در این میان هیچ‌آیین و مکتبی را یارای آن نبوده است که بتواند جایگاهی بدان رفعت که قرآن به بشر داده است به او عطا کند. دیدگاه قرآن در این خصوص تمامی ابعاد وجودی او را مد نظر قرارداده است. ویژگی دیگری که دیدگاه قرآن نسبت به دیگر مکاتب‌ها دارد این است که مرتبه و شأن انسان در قرآن امری اعتباری و تشریفاتی نیست، بلکه مقامی تکوینی است و تمامی شرایط، زمینه‌ها و امکانات لازم برای احراز آن را خداوند در وجود او به ودیعه نهاده است. امام خمینی در آثار مختلف خود با استفاده از آیات قرآن به تبیین این جایگاه پرداخته‌اند. ما در اینجا به نقل برخی از نظریات ایشان که مبتنی بر قرآن است می‌پردازیم.

مهم ترین ویژگی های انسان

۱. تجلی خداوند بر عین ثابت انسانی بدون واسطه، مستقیم و ابتدایی بوده است. اما تجلی بر اسماء به واسطه دو اسم (الله) و (رحمن) و از طریق اسم الله و دیگر اسماء الهی بر اعیان موجودات دیگر - غیر از انسان - صورت پذیرفته است. برای بار سوم خداوند بر اعیان خارجی به واسطه اسماء تجلی فرمود و این بار نیز تجلی بر انسان بی واسطه اسماء و صفات بود و مستقیماً توسط اسم الله تجلی خداوند محقق گردید. از نظر امام دلیل اصلی امر خداوند به سجده بر آدم (ع) (و إذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا ابلیس أبی و استکبر و کان من الکافرین) (بقره/۳۴) همین مسأله بود. ۸۷
۲. انسان تنها موجود برگزیده خداوند است، همه عوالم هستی تنها به خاطر او و برای رساندنش به کمال و سعادت خلق شده اند. امام با بیان آیاتی که خطاب به موسی بن عمران (ع) آمده است: (واصطنعتک لنفسی) (طه/۱۴) و (أنا اخترتک) (طه/۱۳) نتیجه می گیرد که انسان مخلوق به خاطر خداوند و ساخته شده برای ذات مقدس اوست. ۸۸ حدیثی قدسی (یابن آدم خلقت الاشیاء لأجلک و خلقتک لأجلی) ۸۹ نیز مؤید دیدگاه معظم له است.
۳. معاد و برگشت تمامی موجودات به حضرت حق بواسطه انسان است، چنان که قرآن به این نکته اشاره دارد: (إنّ إلینا إیابهم) (غاشیه/۵) همانا بازگشت آنها به سوی ماست. امام می فرماید: (مرجع و معاد آنها [همه موجودات] به انسان است؛ چنانچه در زیارت جامعه، ... می فرماید: و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم... اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل، رجوع الی الله است). ۹۰
۴. (انسان واجد تمام منازل است) ۹۱ از پایین ترین مرحله طبیعت تا بالاترین مراتب روحانیت و ملکوت و جبروت. و همین امر باعث اختلاف شدید انسان ها شده است. طیف وجود او شامل احسن تقویم تا اسفل سافلین می گردد. بدین معنی که تمام مراتب عینی، مثالی، حسی، عوالم غیب و عوالم شهادت همگی در او وجود دارند و از این رو خداوند فرمود: (و علّم الّآدم الّأسماء کلّها) ۹۲
۵. تجلی خداوند در آئینه وجود انسان به نحو بی نهایت است: (هزار اسم الهی را بر قلب انسان هزار تجلی است... و به اعتبار مظهریت هر یک جمعاً و تفریقاً، و در مراتب جمع... تجلیات مختلف شود و این عدد را باید گفت از حوصله احصاء خارج است) ۹۳ (وإن تعدّوا نعمة الله لاتحصوها إنّ الإنسان لظلوم کفّار) ابراهیم/۳۴
۶. بر اساس سخن خداوند (الرحمن. علّم القرآن. خلق الإنسان) (الرحمن/۳-۱) انسان صورت رحمت الهیه خداوند بوده و از حقیقت رحمت خداوند آفریده شده است. ۹۴
۷. انسان موجودی است که در هر حال و شأنی که دارد محبوبش (خداوند) با اسمی بر او ظاهر می شود و معشوق و مطلوب او به تجلی تازه ای از لطف و قهر و جلال و جمال برای او تجلی می کند، (زیرا انسان مظهر اسم (کلّ یوم هو فی شأن)) است. ۹۵

پس از طرح نظرگاه های کلی امام خمینی در باب جایگاه انسان در عالم آفرینش، بررسی آراء قرآنی ایشان درباره انسان کامل خالی از فایده نخواهد بود، هر چند که ویژگی های طرح شده در بخش گذشته نیز ویژگی های انسان کامل به شمار می آیند.

ویژگی های انسان کامل

مسأله انسان کامل از آغاز زندگی بشر مطرح بوده است، انسان به دلیل فطرت کمال طلب خویش، همان گونه که به دنبال شناختن و رسیدن به هر چیز کاملی است، در جست و جوی انسان کامل نیز بوده است. آیین هایی همچون تائوئیسم، هندوئیسم و بودائیسم؛ مکتب هایی مانند اگزیستانسیالیسم؛ فیلسوفانی همانند سقراط، افلاطون و نیچه، عارفانی چون مولوی، ابن عربی، عزیزالدین نسفی و... بخش مهمی از تعالیم خود را مصروف نشان دادن انسان کامل کرده اند.

وجود تصویری کامل و جامع از انسان کامل در ذهن انسان، مهم ترین عامل برای حرکت و سیر اوست. اینکه انسان کامل و ایده آل کیست، و چه ویژگی هایی دارد؟ نشان دهنده اهدافی است که انسان باید در حیات خود در نظر بگیرد تا با سیر به سوی آن، به کمال وجودی خویش نایل آید.

در راستای این مهم است که امام خمینی نیز حجم زیادی از آثار خود را به تبیین ویژگی ها، جایگاه و مقام انسان کامل از دیدگاه قرآن و روایات، اختصاص می دهد. انسان کامل امام از چنان عظمت و رفعتی برخوردار است که وسعت فهم انسان از رسیدن به شاخه های آن عاجز است. درک این بزرگی شأن از راه نزدیک شدن به انسان کامل امکان دارد.

ویژگی هایی که ایشان برای انسان کامل بر می شمارد از این قرارند:

۱. انسان کامل از (وجود) وسیع تر است. امام خمینی با استفاده از آیات قرآن به اثبات این مطلب می پردازد و اشاره می کند که مقام (او اَدنی) یعنی مقام اتصال به احدیت، و چون (وجود) به معنای (وجود منبسط) است و مقام احدیت از وجود منبسط اوسع است، بنابر این، قلب حضرت ختمی مرتبت از (وجود) وسیع تر است. ۹۶

۲. انسان کامل همان اضافه اشراقیه ای است که زمین های تاریک را روشن نموده است. ۹۷ (و اُشرقَت الأرض بنور ربِّها) (زمر/۶۹)

۳. انسان، آب جاری و ساری در همه چیز است: (و جعلنا من الماء کلَّ شیءٍ حیّ) (انبیاء/۳۰)

۴. نور آسمان ها و زمین است. ۹۸ (اللَّهِ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (نور/۳۵)

۵. انسان کامل، واجد مقام (الهییت) است. ۹۹ (و هو الَّذی فی السَّماءِ الهِ وَ فی الْأَرْضِ الهِ) (زخرف/۸۴)

۶. انسان کامل بر همه اشیاء قیمومیت مطلق دارد: (ما من دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا) (هود/۵۶)

۷. نفس رحمانی خداوند است: ۱۰۰ (و نفخت فیهِ من رُوحی).

۸. باب معرفت الهی است. هر کس او را بشناسد خداوند را شناخته است. ۱۰۱

۹. او خلیفه الهی است. مقام خلیفه اللّهی و ولایت خداوند به معنای آئینه داری ذات حق است.

انسانِ کامل وجودِ مطلقِ خداوند را در هستی خود می نمایاند.

خلیفه خداوند کسی است که صفاتِ خدا تنها از طریقِ او به مرحله ظهور می رسند. خلافتِ تکوینی انسان او را قادر می سازد تا کارهایی خدایی کند.

۱۰. اگر عین ثابت انسان کامل نمی بود هیچ عین ثابتی ظاهر نمی شد و در نتیجه هیچ چیزی در عالم خارج به وجود نمی آمد. بنابراین درهای رحمت الهی گشوده نمی شد. ۱۰۲

۱۱. هر نقصی که در عالم تحقق واقع شود و هر گناهی که از موجودات سرزند چه گناهان تکوینی و چه گناهان تشریعی منسوب به انسان کامل است. و این نسبت از روی مجاز نیست. امام دلیل این مطلب را هنگام بحث درباره آیه (لیغفرلک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر) (فتح/۲) این گونه بیان می فرماید:

(اعیان جمیع دایره وجود، مظهر عین انسان کامل است در عالم اعیان، و جمیع موجودات مظاهر جمال و جلال او هستند در عالم ظهور. و از این جهت هر نقصی که در عالم تحقق واقع شود و هر ذنبی که از مظاهر بروز کند... به حکم ظاهر و مظهر به ظاهر منسوب است... گرچه (ما أصابک من مصیبه فمّن نفسک) (نساء/۸۲) و لکن (قل کلّ من عندالله) (نساء/۸۱). ۱۰۳

۱۲. انسان کامل هر چند از جهت حقیقت به همه معارف و علوم الهیه عالم است، اما این معرفت برای او ظاهر نمی شود، مگر پس از ورود در جهان مادی، چرا که در عالم حس، ظهور تامّ برای اعیان حاصل می شود. ۱۰۴

۱۳. انسان کامل وجه باقی خداوند است. ۱۰۵ چنان که می فرماید: (کلّ من علیها فان. و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الإکرام) (رحمن/۲۷-۲۶)

۱۴. او همان کلمه (کن) وجودی است. ۱۰۶ (إذا اراد الله بشیء أن یقول له کن فیکون)

۱۵. اسم اعظم الهی به تمام حقیقت خود برانسان کامل تجلّی می کند.

حضرت امام بر این باور بود که بر اساس آیه کریمه: (فلا یظهر علی غیبه أحداً إلاّ من ارتضى من رسول) (جنّ/۲۷ - ۲۶) اسم اعظم الهی بر کسی تجلی می کند که صورت حقیقت انسانیت باشد و در تمام نوع انسان، کسی که این اسم، آن چنان که هست برای او تجلی کرده باشد نیست، به جز حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و اولیاء خدا که در روحانیت با آن حضرت متحدند. ۱۰۷

۱۶. تمام عالم هستی مقدمه وجود انسان کامل است.

تربیت نظام عالم ملک (فلکیات و عنصریات و جوهریات و عرضیات) مقدمه وجود انسان کامل است. انسان آخرین موجودی است که پس از حرکت جوهریه عالم به وجود آمده و عالم هستی به او منتهی شده است.

ازاین جهت است که امام خمینی می نویسد:

(دست تربیت حق تعالی در تمام دار تحقق به تربیت انسان پرداخته است و الانسان هو الأوّل والآخر). ۱۰۸

برتری انسان بر فرشتگان

قرآن با یادآوری این نکته که خداوند به آدم(ع) اسماء را آموخت و فرشتگان هیچ گونه آگاهی از آن نداشتند، فضل و برتری مطلق انسان را نسبت به آنان نشان می دهد. امام خمینی دلیل برتری انسان را تعلیم اسماء می داند و بر این باور است که اگر چیزی از حقیقت علم بالاتر بود حتماً خداوند به وسیله آن آدم را بر فرشتگان برتری می داد. ۱۰۹ ممکن است برخی دلیل این ترجیح را امری اعتباری و تشریفاتی بدانند، اما ایشان بر این تأکید می کند که این فضیلت، امری وجودی و کمالی است و ناشی از احاطه کامل و سلطنت حقیقی انسان است. ۱۱۰

* نفس انسان

هدف اصلی امام خمینی از طرح مباحث مربوط به نفس، روح، آزادی و اختیار و... تنها نشان دادن حقیقت وجود انسان به اوست تا با رجوع به خویشتن خویش و خودشناسی ژرف بتواند مقصد واقعی خود را بشناسد و از امکانات و بهره های خداداد استفاده برد و به سعادت ابدی برسد. در انسان شناسی امام نفس ناطقه انسان هرچند امری واحد است، اما دارای سه نشأه یا ساحت می باشد. ۱۱۱ ساحت های نفس در نظر امام عبارتند از:

- نشأه دنیوی و ظاهری، که مظهر آن حواس ظاهری انسان است و به بدن جسمانی نزدیک است.

- نشأه برزخی، که مظهر آن حواس باطنه است و بدن برزخی یا قالب مثالی به آن نزدیک است.

- نشأه غیبی باطنی، که مظهر آن قلب و شؤن قلبیه است.

هر یک از این مراتب نسبت به مرحله بعدی ظاهریت و نسبت به مرحله قبلی خود باطنیت دارد. و آثار و خواص و انفعالات هر مرتبه ای به مرتبه دیگر سرایت می کند.

هر عملی که انسان انجام می دهد، هر پدیده ای که در نشأه دنیوی انسان به وجود می آید به محض اینکه از سوی نفس درک شود در نفس و نشأه های دیگر آن تأثیر می گذارد، چنان که قرآن نیز آشکارا به این نکته اشاره دارد: ۱۱۲

(ولو شئنا لرفعناه بها و لکنه أخلد إلى الأرض و اتبع هواه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث) اعراف/۷۶

اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می بردیم، ولی او در زمین ماند و از پی هوای خویش رفت، مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله آری زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهاش کنی بازهم زبان از دهان بیرون آرد.

نفس مذموم

نفس انسان از ابتدای ورود در این عالم، زیر سلطه عالم طبیعت قرار می گیرد و توجه آن به نشأه دنیوی بسیار زیاد است. دقیقاً به این دلیل است که از منظر امام (وجهه نفس رو به فساد و منکوس است) ۱۱۳ و آیه زیر به همین حقیقت اشاره دارد:

(و ما أبرئ نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربّي إن ربّي غفور رحيم) یوسف/۵۳

من خویشتن را بی گناه نمی دانم، زیرا نفس آدمی را به بدی فرمان می دهد، مگر پروردگار من ببخشاید، زیرا پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

آن چنان که از سخنان ایشان بر می آید نفس انسانی گوهری است واحد و یگانه، اما کارکردهای گوناگونی دارد؛ گاهی (آثاره بالسوء)، زمانی (لؤامه) و در پاره ای موارد (مطمئنه) است. هر جا سخن از حبّ نفس به عنوان بازدارنده انسان از کمال مطرح می شود و آن را مبدأ همه گرفتاری ها می دانند، ۱۱۴ اشاره به همان کارکرد اولیه نفس است که به دلیل گرفتاری در چنبره حیات مادی و طبیعی از کارکرد حقیقی خویش باز مانده است. و اگر (اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک) گفته اند، آن نفسی مراد است که مطیع شیطان شده باشد که از آن حالت نفس تعبیر به (انانیت) شده است. و هجرت انسانی در آیه (و من یخرج من بینه مهاجراً إلی الله و رسوله) (نساء/۱۰۰) ممکن است از بیت نفس خود انسان باشد. ۱۱۵

از اینجا معلوم می شود که اگر در تعابیر دینی نفی انانیت مورد تأکید قرار گرفته است دعوت به رهایی نفس انسان است که به اسارت نیروهای عالم مادی درآمده، نه آن گونه که برخی دین ستیزان معتقدند دین به دنبال ستاندن فردیت انسان باشد. دین، قرآن، پیامبران و اساساً تمامی عالم هستی همه برای فردیت بخشیدن به انسان بوده و هنگامی دارای ارزش هستند که در تحقق انسانیت انسان تأثیرگذار باشند. امام خمینی(ره) در این باره می فرماید:

(قرآن آمده است که انسان را انسان کند، و همه اینها وسیله است برای همان یک مطلب. تمام عبادات و تمام ادعیه وسیله است، همه وسیله ای برای این است که انسان این لبایش ظاهر بشود... انسان بالقوه بشود انسان بالفعل، انسان طبیعی بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد.) ۱۱۶

در نتیجه انسان تنها از یک راه می تواند به نجات برسد. نجاتی که انسان امروز با اضطراب شدید آن را می جوید و برای یافتن آن همواره در چنگال اندیشه هایی قرار می گیرد که خود اسارتی دیگر برای او به ارمغان می آورند، تنها از طریق دین میسر است. شروع حرکت به سوی رستگاری و رهایی از اضطراب های وجودی انسان تنها به وسیله نفی آن کارکرد نفس است که همه وجهه همّت خود را مصروف عالم طبیعت کرده و از کارکردهای دیگر آن غافل مانده است. خداوند متعال از امکاناتی سخن می گوید که همه ابناء بشر در اختیار دارند اما از آن استفاده نمی کنند؛ این غفلت از حقایق موجود در ذات انسان است که خودی، هستی و فردانیت انسان را به نفع امور بی ارزش مادی نفی می کند.

یکی از آن امکاناتی که از آن سخن به میان آمد (قلب) است. همچنان که ملاحظه شد، امام، مظهر نشأ غیبی نفس را (قلب) می داند. توجه به نشأ دنیوی نفس باعث مغفول ماندن (قلب) می شود. از این رو خداوند در مورد برخی انسان ها می فرماید: (لهم قلوب لایفقهون بها) (اعراف/۱۷۹). از نظر قرآن هیچ راهی برای هدایت کسانی که احتجاب در نشأ طبیعت مانع بهره مندی آنها از نیروهای انسانی شان شده است وجود ندارد، و قرآن و پیامبران نمی توانند آنان را از زندانی که در آن محبوس اند نجات دهند:

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَاهِدٌ) ق/۳۷
در این سخن برای صاحب‌دلان یا آنان که با حضور، گوش فرا دارند، اندرزی است.
انسانی که به این مرحله می‌رسد نه تنها استفاده از امکانات هستی خود را مغفول می‌نهد، بلکه به
تخریب بنای آن نیز اقدام می‌ورزد و از اجزای آن وسیله‌ای برای فرار از انسانیت و فردانیت خویش
می‌سازد، آن چنان که در قرآن، قلوب برخی از انسان‌ها این‌گونه معرفی شده است:

(فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً) بقره/۷۴

قلبه‌های شان مثل سنگ است یا سخت‌تر از سنگ.

حاصل سخن اینکه هرگونه فلسفه و علمی در باب انسان باید برپایه شناخت تمام زوایای وجود
انسان و کارکردهای نفس او ساخته و پرداخته شود، و چون هیچ‌گونه ابزاری برای انسان‌شناسی
غیردینی در اختیار بشر وجود نداشته و نخواهد داشت تا بتواند تمام زوایای پنهان وجود انسان را
بکاود، تلاش‌هایی که انسان به وسیله دانش‌های تجربی برای شناخت حقیقت وجود خویش انجام
می‌دهد، راه به جایی نخواهند برد.

قوای نفس

نفس، دارای قوای مختلفی است که رشد هرکدام جای دیگری را تنگ می‌کند و توجه افراطی به
هریک از این قوا باعث می‌شود که تمام هویت نفس، معطوف به آن گردد و ماهیت آن دگرگونی
پذیرد. قوای نفس عبارتند از:

۱. قوه عاقله: این قوه براساس تعریف امام، قوه‌ای روحانی است که برحسب ذات مجرد است و
برحسب فطرت، مایل به خیرات و کمالات.

۲. قوه واهمه: این قوه، قوه شیطنیه نامیده می‌شود و از ابتدای تولد در کودکان وجود دارد و آنان
به وسیله این قوه دروغ می‌گویند و مکر و حيله و نیرنگ می‌زنند. واهمه تا زمانی که در سلطه عقل
نباشد و مسخر نفس مجرد نگردد، فطرتاً متمایل به دنیا است.

در برابر قوه عاقله، قوه واهمه است که فطرتاً تا در چارچوب نظام عقلی نیامده و مسخر در ظلّ
کبریایی نفس مجرد نشده، مایل به دنیا می‌باشد. ۱۱۷

۳. قوه غضبیه: غضب برای دفع ضررها و دفع موانع تکامل و استفاده از امور می‌باشد.

۴. قوه شهویه: این قوه مبدأ شهوات و جلب منافع و لذات در خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و ازدواج
است. ۱۱۸

به این دلیل که این قوا همگی نیروهای نفس انسان هستند، بنابر این می‌توان چهارگونه نفس برای
انسان قائل بود که هریک از قوای یادشده به ترتیب به یکی از آن قوا نظر دارند.

۱. نفس ناطقه انسان: وجود کبریایی و مجرد نفس

۲. نفس شیطنی (هرچند حضرت امام به صراحت برای قوه واهمه از تعبیر نفس استفاده نمی‌کند،
ولی براساس آنچه در مبحث مسخ انسان مطرح می‌شود، خواهیم دید که خود قوه واهمه به گونه
تلویحی به عنوان نفس معرفی شده است).

۳. نفس سبعی

۴. نفس بهیمی

نفس است که دارای قوای چهارگانه می باشد. از نظر امام هرگاه قوه عاقله بر قوای دیگر حاکم گردد نفس انسان نفس ناطقه نامیده می شود، و هرگاه قوه واهمه متصرف در دیگر قوا گردد، نفس شیطانی خواهد بود. همچنین است چیرگی قوه غضب و یا شهوت در انسان که به ترتیب باعث به وجود آمدن نفس سبعی و بهیمی می گردد. در نتیجه نباید پنداشت که انسان دارای چند نفس است.

مسخ شدن انسان

با رشد طبیعی انسان، سه قوه واهمه، غضبیه و شهوانیه رشد می کنند. گاهی ممکن است هر سه قوه به صورت مساوی باهم رشد کنند و گاهی نیز ممکن است یک قوه یا دو قوه رشد بیشتری کند و بر دیگری غلبه داشته باشد. رشد هر یک از این قوا که با اعمال اختیاری انسان رقم می خورد ساختار وجودی انسان را در نشأه ملکوتی او می سازد. اگر نفس حیوانی غلبه داشته باشد انسان در عالم ملکوت دیگر انسان نیست، بلکه به شکل یکی از حیواناتی که مناسب حال اوست درمی آید. اگر قوه سبعی نفس به فعلیت درآید و ماهیت آن با اختیار انسان سبعت گردد، در عالم غیب ملکوتی به شکل یکی از حیوانات درنده درآید. هرگاه قوه واهمه بر سایر قوا غلبه یابد و قوه شیطانی نفس به فعلیت برسد، در باطن ملکوت به صورت یکی از شیاطین درمی آید.

(و چون آخر فعلیت انسان سبعی باشد صورت غیبی ملکوتی به شکل یکی از سباع شود، چون پلنگ و گرگ و امثال آن. و چون قوه شیطنت بر سایر قوا غلبه کند و فعلیت شیطانی آخرین فعلیات باشد، باطن ملکوتی به شکل یکی از شیاطین باشد.) ۱۱۹

اگر هر سه قوه به فعلیت درآیند همه انواع حیوانات در وجود او نمودار می شوند و از اینجاست که خداوند می فرماید: (اولئک کالأنعام بل هم أضلّ) (اعراف / ۱۷۹) و دلیل آن این است که هیچ حیوانی نمی تواند همزمان، صورت چند حیوان را بپذیرد، اما آن موجودی که او را انسان می نامیم می تواند صورت همه حیوانات را بپذیرد و این است معنای (بل هم أضلّ).

باید دانست همان که این قوای ثلاثه اگر در آنها افراط صورت پذیرد، تباه کننده مقام انسانیت است و توجه به آن ممکن است انسان را گاه از حقیقت انسانیت و گاه از فضیلت انسانیت خارج سازد، همین گونه اگر این قوا در معرض تفریط قرار گیرند، باعث فساد مقام انسانیت می شوند. ۱۲۰

ارزش قوای نفس انسان

در اندیشه امام تحصیل سعادت ابدی بدون بقای در عالم دنیا امکان پذیر نیست و سعادت ابدی انسان در گرو قوای شهوانی، غضب و وهم است. ایشان قوای یادشده را (مائده آسمانی) ۱۲۱ می داند و نه تنها سعادت خود انسان بلکه سعادت بنی نوع انسان را با این سه قوه گره می زند. مبنای تفکر امام این است که: (وهم و غضب و شهوت ممکن است از جنود رحمانی باشند، اگر آنها را

تسلیم عقل سلیم و انبیاء کنیم). ۱۲۲ از این رو هیچ یک از پیامبران جلو این سه قوه را نگرفته اند و معتقد بوده اند که این قوا دارای ارزش فراوان هستند و باید تحت میزان عقلی و قانون عقلی درآیند. چنین دیدگاهی هیچ بخش وجود انسان را نادیده نمی نهد و به هستی او وحدت و انسجامی دقیق می بخشد تا از همه امکانات انسان که اموری مقدس اند در جهت تکامل معنوی او استفاده گردد. در انسان شناسی امام، انسان موجودی است با خواسته های بی نهایت و اراده ای بی پایان و توانا برای رسیدن به آرزوهای خود. درباره آیه (فیهما ما تشتهیه الأنفس وتلذذ الأعین) (زخرف / ۷۱) می گوید:

(اشتهای انسان حدّ محدود و قدر مقدری ندارد). و اشاره می کند که خداوند اراده انسان را به گونه ای آفریده است که به مجرد اراده هرچه را بخواهد موجود می کند. اما چون این عالم، عالم تزاخم است زمینه تحقق اراده او در این دنیا وجود ندارد، ولی درقیامت چنین مسأله ای میسر است. ۱۲۳

علم و ادراک انسان

علم و ادراک حقیقی برای انسانی که به تعلقات نفسانی مشغول و دربیت نفس ساکن است به وجود نمی آید. درهای معارف، علوم و مکاشفات بر چنین انسان هایی هرگز باز نمی شود، مگر این که با ریاضت و نور هدایت از تاریکی عالم طبیعت رهایی یابند. با رهایی از آن، باب (قلب) به روی او گشوده می شود. از نظر امام این فتح باب (فتح قریب) ۱۲۴ است: (أَنَا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا قَرِيبًا) طبیعت در نگاه امام نقشی تخریری برای انسان دارد ۱۲۵ و باعث می شود انسان به محض ورود در آن قدرت ادراک خود را از دست بدهد، چنان که خداوند می فرماید: (أَنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) (توبه / ۴۹) (همانا جهنم بر کافران احاطه دارد).

اما خود آنان از این احاطه اطلاعی ندارند و تنها پس از رهایی از تخریر عالم طبیعت، یعنی مرگ، نسبت به آن آگاهی پیدا می کنند. نکته مهم دیگر این است که راه کسب علم و معرفت حقیقی رعایت تقوا است: (اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ) (بقره / ۲۸۲)

دلیل این که تعلیم الهی به تقوا ارتباط داده شده، این است که تقوا نفس را صفا می دهد و در اثر صفای نفس، تعلیم الهی و القای رحمانی واقع می گردد. ۱۲۶ امام خمینی میزان سعادت و شقاوت انسان را فقط علم و معرفت می داند، همچنان که ملاک مورد رضایت خداوند قرار گرفتن را به علم و معرفت نسبت می دهد:

(أَنَّ مَنَاطَ السَّعَادَةِ وَالشَّقَاوَةِ مَطْلَقًا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ، كَمَا أَنَّ مَنَاطَ كَوْنِهِ مَرْضِيًّا أَيْضًا كَذَلِكَ). ۱۲۷ سطح ادراک انسان های عادی بسیار پایین است، از این رو نمی توانند سخن اولیاء خداوند و پیامبران را درک کنند. قرآن برای این که بتواند با این سطح از ادراک سخن بگوید هفت یا هفتاد بار تنزل یافته است. تا آنجا که خداوند خودش را در قرآن از راه توجه دادن به آفرینش شتر معرفی می کند.

(أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ) غاشیه / ۱۷

(وقتی که خدا با شتر معرفی بشود معلوم است که مرتبه ما چه مرتبه ای است، مرتبه همان حیوان است. و معرفتی که ما از آن پیدا می کنیم. چه معرفتی است؟ بسیار ناقص.) ۱۲۸
حضرت امام آدمیان را در برابر پیام آسمانی پیامبران کر می داند:
(انبیاء مثل آن آدمی هستند که خوابی دیده، چیزی مشاهده کرده، لکن زبانش عقده دارد و مردم هم همه کر هستند.
من گنگ خواب دیده و عالم همه کر من عاجزم زگفتن و خلق از شنیدنش.) ۱۲۹

* سعادت و شقاوت انسان

حضرت امام در راستای اثبات اختیار انسان به توضیح و تفسیر حدیثی می پردازد که در آن سعادت و شقاوت انسان به قبل از تولد او احاله شده است. ایشان (بطن ام) را در حدیث (الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ امِّهِ) مطلق عالم طبیعت دانسته اند که در آن استعدادهای بالقوه انسان به فعلیت می رسند، چرا که کمال و سعادت از امور بالفعل است و تا انسان به دنیا وارد نشود وجود کمال یا سعادت در او ممکن نخواهد بود. همچنین شقاوت نیز چون از به فعلیت رسیدن استعدادها در عالم طبیعت حاصل می شود، بنابر این به وجودآورنده آن نیز خود انسان است. بر این اساس نمی توان بطن ام را به همان معنای عرفی تلقی کرد و گفت، فرد سعادتمند و فرد شقی از لحظه قرار گرفتن در رحم مادر، سعادتمند یا شقی هستند.

با وجود این باید گفت بعضی امور در سعادت و شقاوت انسان مؤثرند و انسان خود هیچ گونه دخالتی در شکل گیری آنها ندارد. از آن جمله پاکی و صفا یا کدورتی است که در ماده اولیه وجود انسان یعنی نطفه پدید می آید. امام خمینی در این باره می فرماید:

(از جمله چیزهایی که منشأ اختلاف رغبت در نیکی یا بدی می شود، اختلاف خود انسان ها است، و این اختلاف از آنجا سرچشمه می گیرد که افاضه فیض وجود به مواد برحسب اختلاف استعداد آنها بوده است، و منشأ این که مواد در قبول فیض، استعدادهای مختلف دارند، آن است که نطفه هایی که باید صورت انسانیت را پذیرا باشند از غذاهای خارجی حاصل می شود. آدمی وقتی غذا می خورد قوای بدنی او در آن غذا اعمالی انجام می دهد و در نتیجه این فعالیت، اجزایی در حیوان به نام منی تولید می شود، و چون این غذاها در لطافت و کثافت و در صفا و کدورت در نهایت اختلاف هستند، به ناچار نطفه هایی که از این غذاها تولید می شود در صفا و کدورت با همدیگر مختلف خواهند بود، که اگر نطفه ای از غذاهای لطیف و صاف تولید شود استعداد مخصوصی برای قبول صورت خواهد داشت، که این مقدار استعداد، در نطفه هایی که از غذاهای ناپاک و ناصاف... و یا از غذاهای مختلط به پاک و ناپاک تولید می شود، نخواهد بود.) ۱۳۰

همچنین ایشان بر این نکته تأکید دارد که این میل و رغبت ناشی از نطفه های پاک یا ناپاک تا آن پایه نیست که باعث سلب آزادی و اختیار انسان گردد. ۱۳۱

* شاکله انسان

از نظر امام خمینی، اعمال انسان طبق آیه (کلّ یعمل علی شاکلته) (اسراء / ۸۴) پیرو شاکله نفس یا هیأت باطنی روح و ملکات مخمّره در آن است. از این منظر ارتباط و تأثیر و تأثری شگرف بین روح و باطن ملکوتی انسان با ظاهر و قوای طبیعی او، وجود دارد. چنان که روح سالم، سلامت و کمال خود را از روزنه های قوای طبیعی به نمایش می گذارد، و همان گونه که کوزه از منافذ خود آب صاف گوارای داخلش را بیرون می دهد، روح ناقص نیز پریشانی و تیره بختی خود را برملا می سازد. روحی که نور فطرت خویش را با کدورت هواهای نفسانی خاموش نکرده، رنگ الهی (صبغه الله) خود را در اعمال و حرکات خویش می پراکند و روحی که مکدر شده رنگ شیطانی (صبغه الشیطان) را می نمایاند. ۱۳۲

در جای دیگری ایشان با استفاده از حدیثی شاکله انسان را (نیت) می داند ۱۳۳ و می افزاید: نیت خود عمل است و حتی از عمل افضل است. سخن ایشان بدین معنی است که چون نیت، صورت کامله عمل و فصل محصل آن می باشد و صحت و فساد عمل بستگی تام به آن دارد و همچنین چون شیء بودن شیء به صورت آن است نه ماده آن، بنابر این تمام حقیقت اعمال، همان صورت های اعمال و جنبه ملکوتی آنهاست که نیت می باشد. در نتیجه باید گفت:

(شاکله نفس گرچه هیئت باطنی روح و ملکات مخمّره در آن است، لکن نیت، شاکله ظاهریه نفس اند. توان گفت که ملکات، شاکله اولیه نفس، و نیت، شاکله ثانویه آن هستند، و اعمال، تابع آنها است.) ۱۳۴

* فراموشی خدا، فراموشی خویشتن انسانی

انسانی که به حسب فطرت کمال جو آفریده شده است در اثر خودخواهی و خودبینی از حقایق فطری خویش فراموش می کند و به مرحله ای می رسد که نقصان ها و عیب های خود را کمال و حُسن تلقی می کند. این حالت وقتی پیش می آید که او خدایان چندی را به جای خدای یگانه مقصد و مأوای خویش قرار می دهد، از آنجا که تنها خداوند متعلق آن میل فطری کمال طلبی می باشد، به محض فراموشی او انسان، خویشتن خویش را به دست فراموشی می سپارد و انسانیت اش مغفول می ماند. چنین انسانی فردانیت خود را تباه ساخته و (ناخود) های بی شماری هستی او را فرا می گیرند. بی خویشتنی، از خودبیگانگی، احساس پوچی، افسردگی، اضطراب و بی هویتی نشانه های اصلی این انسان هستند. ۱۳۵ قرآن به این واقعیت اشاره دارد:

(ولا تكونوا كالذین نسوا الله فأنساهم أنفسهم اولئک هم الفاسقون) حشر / ۱۹

همانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند مباشید، ایشان نافرمانند.

می بینیم که رابطه ای سخت میان خدا فراموشی و از خودبیگانگی وجود دارد. انسانیت انسان در گرو این است که تنها رو به سوی خداوند داشته باشد، کوچک ترین روی برگرداندن از او هویت انسانی اش را تخریب می کند. آنچه از انسان خواسته شده این است که همواره روی دل او متوجه محبوب باشد: (إنی وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض) انعام / ۷۹

(آدم وقتی می شود که خودش را نبیند و هرچه می بیند خدا ببیند). ۱۳۶
باید توجه داشت که هر جا سخن از ندیدن خود، نفی حبّ نفس و... به میان آمده است منظور دوست داشتن آن چیزهایی است که به عنوان (ناخود) انسان عمل می کنند. سرگشتگی، سرگردانی، تحیر و بیچارگی انسان از دیدگاه ایشان تنها معلول یک علت است و آن هم علایق کاذب و مغایر با فطرت انسانی اوست، و برای راه از این سرگشتگی فقط ورود به (صراط مستقیم) است که همان (راه انسانیت) می باشد. ۱۳۷

در ساختار انسان شناسی امام، همه حقایق، عبادات، مراسم و مناسک بر محور انسان و برای او قرار دارند. سجده بر خاک در نماز عبارت است از ترک بی خویشی ها و رسیدن به حقیقت انسانیت. با این عمل دایره کمال انسانی تمام می شود و (مقام سجده، مقام تمام کمال انسان کامل است). ۱۳۸

* ارتباط انسان و جهان

همچنان که پیش از این نیز دیدیم دنیا از منظر امام، مدرسه پرورش و آموزش (دارالتربیه و دارالتحصیل) ۱۳۹ و وسیله ای ضروری و مقدس برای اکتساب کمالات و رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه است. انسانیت او بدون ورود در این عالم امکان پذیر نیست و به حسب روایت، آیه (ولنعم دار المتّقین) (نحل / ۳۰) اشاره به همین دنیای مادی دارد. از این رو دنیا نیز مانند دین، پیامبران، قرآن، عبادات و... وسیله ای است در دست انسان تا با آن و در آن به کمال خویش بیاندیشد و انسانیت خویش را تحقق بخشد. بدین ترتیب استفاده وافیه و کافی از همه امکانات، نیروها و صورت های موجود در عالم طبیعت و حتی پدید آوردن صورت های جدید در آن، نه تنها انسان را از رسیدن به مقصود دور نمی کند، بلکه رسیدن به هدف را سرعت می بخشد.

از نظر امام این گونه دنیایی که راه تکامل انسان را هموار سازد هرگز و در هیچ یک از ادیان الهی نكوهش نشده و حتی از آن تعریف و تمجید نیز شده است. ۱۴۰

با وجود این، دنیای دیگری هست که کارکرد آن به طور دقیق درمقابل دنیای قبلی است، اما این دنیای دوم در درون خود انسان است. توجه قلب به طبیعت و دلبستگی و محبت آن به عنوان هدف، دنیای درونی انسان است، بنابر این دنیای مذموم که سدّ انسانیت او می باشد همان دنیای درونی خود اوست. تعبیر امام این است که: (خودتان دنیا بید). ۱۴۱

سخن پایانی

در انسان شناسی امام خمینی، انسان، میدان جنگ دو نیرو است؛ نیروهای رحمانی و عقلانی و نیروهای شیطانی و جهلانی. دسته اول او را به ملکوت اعلی و سعادت، و دسته دوم او را به درکات سفلی و شقاوت فرامی خوانند. این نیروها فطری او هستند، از این جهت جدال و نزاع میان آنها همیشگی است. ۱۴۲

تقدیری ازلی این جنگ را در انسان رقم زده است. در اولین شکست نیروهای رحمانی که در بهشت آدم(ع) صورت پذیرفت، انسان به زمین آمد تا با یاری قوای درونی خویش و پیامبران، برای همیشه

پایان حیات نیروهای شیطانی را ترسیم کند و از زندان طبیعت رهایی یابد. به او همه امکانات و استعدادهای لازم برای این کار داده شده است و همه انسان ها به یکسان از آن بهره مند هستند. فطرت مخموره، طبیعت ستوده - آن وجهی از طبیعت که برای انسان، اختیار و آزادی را پدید می آورد - راهنمایان الهی، عنایات غیبی و... همگی امکاناتی هستند که به او داده شده اند. همه هستی او عبارت است از وجود بالقوه که پذیرای هرگونه صورتی است. او تنها موجودی است که اجازه دارد با اراده بی پایان خود و با آزادی و خردورزی هرچه می خواهد از خود بسازد و هرگونه که می خواهد باشد. آزادی او برای این کار بی انتهاست.

هیچ انسانی به جز پیامبران و اولیاء حقیقی خداوند، انسان زاده نمی شود و تنها از راه تولد دوباره است که به وادی انسانیت می توان گام نهاد. یک سوی طیف حرکت انسان، مقام الوهیت است؛ در این مقام او هیچ تفاوتی با خداوند ندارد مگر در قدیم بودن و واجب بودن وجود. او حتی برای خودش ساخته نشده است، بلکه برای خدا به وجود آمده است. همه حقیقت اعمال او که باعث نجات و رستگاری اش می شود نیت و انگیزه درونی اوست.

می بینیم که این تصویر از انسان، کامل ترین و والا ترین تصویری است که تمام وجود او را به نمایش می گذارد، کمترین اغراق و گزافه گویی در آن راه ندارد، و چشم اندازی روشن برای سیر انسان فراهم می سازد.

اما تمامی انسان شناسی های دیگری که عرضه شده اند دو عیب بنیادین در ذات آنها بوده است: ۱. ترسیم چهره ای دروغین از انسان که هیچ گونه تناسبی با حقیقت وجود او نداشته است. ۲. ناکارآمدی برای روشن ساختن نقشه حرکت انسان به سوی سعادت.

۱. امام خمینی، روح الله، سر الصلوة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۶۹، ۴۷ - ۴۶.

۲. همان، ۴۷.

۳. همان، ۴۷.

۴. همو، آداب نماز، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بهار ۱۳۷۰، ۷۲.

۵. همو، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ۱۲۳.

۶. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷، ۴۳ - ۴۲.

۷. همو، سر الصلوة، ۴۶.

۸. همان، ۴۳.

۹. همان، ۴۶.

۱۰. همان، ۴۷.

۱۱. همو، آداب نماز، ۳۵۴.

۱۲. همو، چهل حدیث، ۱۲۳.

۱۳. همو، آداب نماز، ۷۲.

۱۴. شیخ صدوق، ابن بابویه، علل الشرایع، ۲۸۰/۱، باب ۱۹۱، حدیث ۱.

۱۵. امام خمینی، روح الله، آداب نماز، ۷۱.
۱۶. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۴۳ - ۴۲.
۱۷. همو، مصباح الهدایه، ۷۱.
۱۸. همو، آداب نماز، ۲۰۷.
۱۹. همو، صحیفه نور، ۳۴۸ / ۹.
۲۰. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۴۳.
۲۱. همان، ۴۲.
۲۲. رجوع کنید به: آداب نماز، ۷۲ - ۷۰.
۲۳. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۴۲.
۲۴. همو، چهل حدیث، ۲۷۲.
۲۵. همان، ۳۲۴.
۲۶. همو، صحیفه نور، ۳۴۶ / ۲۲ - ۳۴۵.
۲۷. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۷۸.
۲۸. همان.
۲۹. همان.
۳۰. همان، ۷۷ - ۷۶.
۳۱. همان، ۷۷.
۳۲. همو، چهل حدیث، ۱۸۰.
۳۳. همو، آداب نماز، ۱۱۸.
۳۴. همان.
۳۵. همان، ۱۴۲.
۳۶. همو، چهل حدیث، ۷۷.
۳۷. همان، ۱۱۳.
۳۸. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۳۵۴ - ۳۵۳.
۳۹. همو، سرّ الصلوة، ۶۵.
۴۰. همان، ۶۸.
۴۱. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱۰۳ - ۱۰۲.
۴۲. همو، چهل حدیث، ۴۸۲.
۴۳. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۷۷.
۴۴. همان، ۷۷.
۴۵. همان، ۱۱۷.
۴۶. همان، ۱۱۱.
۴۷. همان، ۲۲۶.

۴۸. همو، سرّ الصلوٰة، ۳۰.
۴۹. همو، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم ومصباح الأنس، ۱۲۵.
۵۰. اشاره است به آیه شریفه ۱۷۶ سوره اعراف: (ولکنّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ).
۵۱. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۴۵.
۵۲. همو، صحیفه نور، ۲۲/۳۴۶ - ۳۴۵.
۵۳. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۶۸.
۵۴. همو، چهل حدیث، ۳۲۴.
۵۵. همو، طلب و اراده، ۱۵۶.
۵۶. همو، چهل حدیث، ۳۲۴.
۵۷. همان، ۷.
۵۸. همان، ۱۷۴.
۵۹. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۶۶؛ چهل حدیث، ۱۶۹ - ۱۶۸.
۶۰. شیرازی، صدر الدین، شرح اصول کافی، ۱/۳۶۱ و ۴۱۷.
۶۱. امام خمینی، طلب و اراده، ترجمه و شرح سیداحمد فهری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۸۵.
۶۲. همو، چهل حدیث، ۲۷۲.
۶۳. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۷۰، همچنین رجوع کنید به چهل حدیث، ۱۸۲ - ۱۸۱.
۶۴. همو، چهل حدیث، ۱۸۲ - ۱۸۱.
۶۵. همان، ۱۲۷ - ۱۲۶.
۶۶. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۷۹.
۶۷. همان، ۶۵.
۶۸. همو، چهل حدیث، ۱۶۸.
۶۹. همان.
۷۰. همان، ۹۸.
۷۱. همان.
۷۲. همان، ۵۲۸.
۷۳. همو، آداب نماز، ۲۰۴.
۷۴. مشیئت همان مقام ظهور حقیقت وجود، سریان هستی، بسط نور و رحمت حقّ جلّ و علا است، یا عبارت است از اراده خداوند در مقام ظهور و تجلّی او. ر.ک به: امام خمینی، شرح دعای سحر، ترجمه سیداحمد فهری، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، ۱۶۳.
۷۵. همو، دعای سحر، ۵۵.
۷۶. ر.ک به: چهل حدیث، ۲۹۲.

۷۷. همو، دعای سحر، ۲۱۵.
۷۸. همو، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ۷۸ و ۱۲۱.
۷۹. همو، دعای سحر، ۱۰۲ - ۱۰۱.
۸۰. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۸۵.
۸۱. همو، آداب نماز، ۲۸۹.
۸۲. همو، مصباح الهدایه، ۵۵.
۸۳. همان، ۵۶.
۸۴. همان، ۵۶؛ همچنین شرح دعای سحر، ۲۱۵.
۸۵. شرح دعای سحر، ۴۵.
۸۶. همان، ۴۵ و ۲۱۵.
۸۷. همان، ۱۲۹.
۸۸. همو، آداب الصلوٰه، ۲۴۴ - ۲۴۳؛ شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۲۱۳ - ۲۱۲.
۸۹. علم الیقین، ج ۱، ۳۸۱.
۹۰. امام خمینی، آداب نماز، ۲۶۳.
۹۱. همان، ۳۱۰.
۹۲. همو، شرح دعای سحر، ۴۰ - ۳۷.
۹۳. همو، سرّ الصلوٰه، ۲۳ - ۲۲.
۹۴. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۲۴۰.
۹۵. همو، شرح دعای سحر، ۱۸۵.
۹۶. همو، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ۱۶۸.
۹۷. همو، شرح دعای سحر، ۱۸۸ - ۱۸۷.
۹۸. همان، ۱۸۸ - ۱۸۷.
۹۹. همان، ۱۷۸.
۱۰۰. همان، ۱۸۸.
۱۰۱. همان، ۱۰۲.
۱۰۲. همو، مصباح الهدایه، ۳۵.
۱۰۳. همو، چهل حدیث، ۳۳۸.
۱۰۴. همو، تعلیقات بر شرح فصوص الحکم، ۱۱۷.
۱۰۵. همو، شرح دعای سحر، ۱۵۹ - ۱۵۸.
۱۰۶. همان.
۱۰۷. رک به: شرح دعای سحر، ۱۳۲ - ۱۳۱.
۱۰۸. همو، آداب نماز، ۲۶۲.
۱۰۹. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۲۶۳.

۱۱۰. همو، مصباح الهدایه، ۷۶.
۱۱۱. همو، آداب نماز، ۸۶ - ۸۵.
۱۱۲. رجوع کنید به: شرح چهل حدیث، ۲۲۷.
۱۱۳. همان، ۲۰۸ - ۲۰۷.
۱۱۴. همو، تفسیر سوره حمد، ۱۱.
۱۱۵. همان، ۱۲۱.
۱۱۶. همان، ۱۷۴.
۱۱۷. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۲۱.
۱۱۸. همان، ۱۴۹.
۱۱۹. همان.
۱۲۰. همان، ۱۵۰.
۱۲۱. همان، ۲۸۰.
۱۲۲. همو، چهل حدیث، ۱۶.
۱۲۳. همان، ۴۸۵.
۱۲۴. همان، ۳۴۱.
۱۲۵. همو، تفسیر سوره حمد، ۱۲۹.
۱۲۶. ر.ک به: چهل حدیث، ۳۷۳ - ۳۷۲.
۱۲۷. همو، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، فص اسماعیلی، ۱۳۷.
۱۲۸. همو، تفسیر سوره حمد، ۱۳۷ - ۱۳۶.
۱۲۹. همو، همان، ۱۳۸.
۱۳۰. همو، طلب و اراده، ۱۴۵.
۱۳۱. همان، ۱۵۱.
۱۳۲. همو، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۲۷۹.
۱۳۳. ر.ک به: حدیث بیستم از کتاب چهل حدیث، ۳۳۵ - ۳۲۱.
۱۳۴. همو، چهل حدیث، ۳۳۲ - ۳۳۱.
۱۳۵. ر.ک به: شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱۳۱.
۱۳۶. همو، صحیفه نور، ۱۶ / ۱۶۹.
۱۳۷. همان، ۲۴۲ - ۲۴۱.
۱۳۸. همو، اسرار الصلوٰه، ۱۰۸.
۱۳۹. همو، چهل حدیث، ۱۲۱.
۱۴۰. ر.ک به: تفسیر سوره حمد، ۱۳۱.
۱۴۱. همان.
۱۴۲. همو، چهل حدیث، ۵.

